

ماهنامه

جوریه های

اجتماع
فرهنگ
ورزش

• مرداد ماه ۱۴۰۱ • شماره ۸ • سال سوم • ۱۶ صفحه • ۳۰۰۰ تومان



چگونه کودکان را با محرم و کربلا آشنا کنیم؟

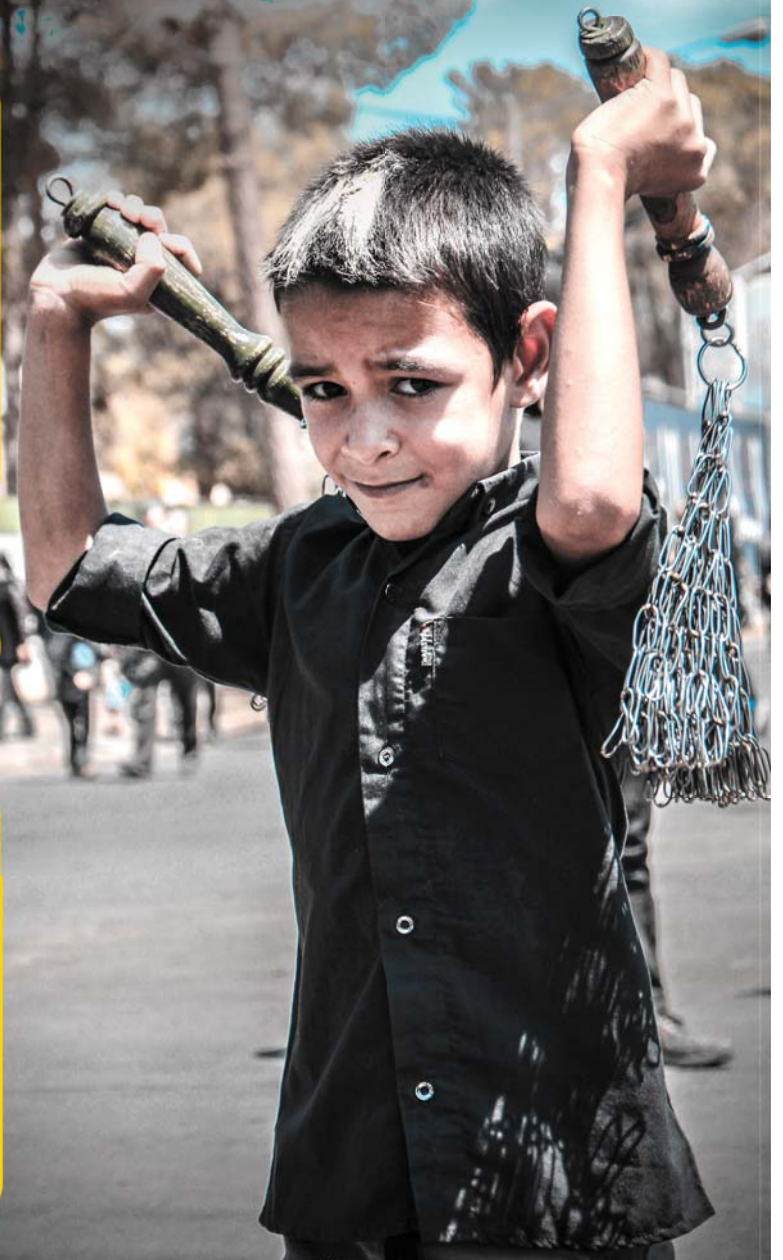
• «پژروشنفکری»؛
آفت امروز کتابخوان ها

• به تجدیدی ها
چپ چپ نگاه نکنید!

• جای خالی عشق
در حجاب

• آموزش مجازی و
مشکلات یادگیری

• چه بلایی سر
تابستان خود بیاوریم؟



یادداشت

آستانه تحمل خود را بالا ببریم



● به قلم زهره احمدی
مدیر مسئول

خدا رحمت کند شاه سلطان حسین را که تلاش می‌کرد دولت صفوی را که بیش از دوپست‌سال پایده بود در مقابل حمله افغان‌های قندهاری، با آش نکه دارد. زمانی که در جریان حمله افغان‌ها به اصفهان و محاصره این شهر (۱۱۳۴ق) یکی از علمای شهر پیامی برای وی فرستاد که برای مقابله با دشمن چه در سر دارید، شاه گفت: «دستور داده‌ایم آشی بپزند. انشاء... افقه کنند» اما متأسفانه آن «آش» افقه نکرد و شاید در نیت بانیان یا آشپز آن تردیدی وجود داشت؟ در هر حال اگر کسی نگاهی به تاریخ شاهان قدیم ایران بکند و ارتباطشان را با منجمان بداند،

خواهد دید که بیشتر آنان به همان اندازه که در فکر اصلاح امور از طریق برنامه‌ریزی بودند از منجمان و پیش‌گویان برای امور خویش صلاح‌دید می‌خواستند و به سخن آنان اعتبار می‌گذاشتند. تاریخ ایران پر از این خاطره‌هاست و با بسیاری از بدبختی‌های این ملت، ناشی از اعتماد به همین منجمان بود. با این تفاسیر ضروری به نظر می‌رسد جهت جبران عقب‌ماندگی‌های مملکت و رسیدن به دوران طلایی پیشرفت و توسعه، برنامه‌ریزی نمود به ویژه در شرایط فعلی که بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب می‌گذرد و به یقین شور انقلابی به شعور تبدیل شده نباید خط و ربط‌های سیاسی مانعی برای برنامه‌ریزی‌های صحیح و معقول باشد. اگرچه در این میان ممکن است نیت‌های خوبی وجود داشته باشد اما باید به یاد داشته باشیم علاوه بر نیت خوب نیاز به اصول علمی، قانون و برنامه‌ریزی جهت توسعه است و تصمیم‌گیری‌های فردی و

اجرائی نیز آهنگ حرکت خود را در راستای توسعه شهر موزون نمایند به مقصد مناسبی خواهیم رسید، البته شرط دیگری هم هست و آن این‌که از تعصبات خود کم کنیم. چه بسا به این بهانه که فلاتی چپی است و دیگری نیست افراد را از گردونه خدمت‌رسانی به منطقه محروم نکنیم و میزان تلاش و کارایی را ملاک برتری افراد قرار دهیم نه وابستگی‌های قومی و سیاسی را. به یقین اداره امور جامعه جز از طریق ساز و کارهای مشخص، و استفاده از نیروهای جوان و فعال و البته با تجربه میسر نیست. برای تداوم حرکت و پیشبرد برنامه‌ها در راستای توسعه منطقه نیازمند آن هستیم که از توان همه افراد گروه‌ها بهره ببریم و کارهای انجام شده را به اطلاع مردم برسانیم، البته نشريات هم به عنوان ابزار آگاهی مردم می‌توانند کارگشا باشند. هرچه هست تمام تلاش ما رفع دغدغه توسعه نیافتگی منطقه است و امیدواریم که با درک این دغدغه، یکدیگر را ببیزیریم و آستانه تحمل خود را بالا ببریم تا با تکیه بر خرد جمعی بتوانیم تصمیم‌گیری‌های مؤثری برای منطقه داشته باشیم.



شخصی کارساز نیست. هفته دولت امسال را در شرایطی گرامی می‌داریم که خبرهای خوشی از احداث و راه‌اندازی واحدهای صنعتی و تولیدی به گوش می‌رسد که همه می‌توانند نشان از عزم راسخ همه مسئولان برای اعتلا و رشد منطقه باشد که نتیجه برنامه‌ریزی‌ها و پیگیری‌های چندین ساله است که مسئولان قبلی و فعلی انجام داده‌اند و این روزها به ثمر نشسته است. در شرایط فعلی نیز باید برای توسعه شهر برنامه‌ریزی نمایم و با تکیه بر سند توسعه شهرستان، آبادانی منطقه و رفع مشکلات را رقم بزنیم. در واقع اگر بخواهیم تنها به اوضاع خوشبین باشیم و کاری انجام ندهیم به هیچ مقصد مناسبی نمی‌رسیم. به یقین برای اداره امور شهر به فکر بکر همه اصحاب اندیشه و تلاش همه مدیران اجرایی نیاز است، حال که فرماندار پرتوانی در شهرستان به کار گمارده شده، اگر سایر مسئولان دستگاه‌های

ویژگی‌های مؤمن

دیگر حضرت، سه ویژگی را برای مؤمن برمی‌شمرند:

ویژگی اول:

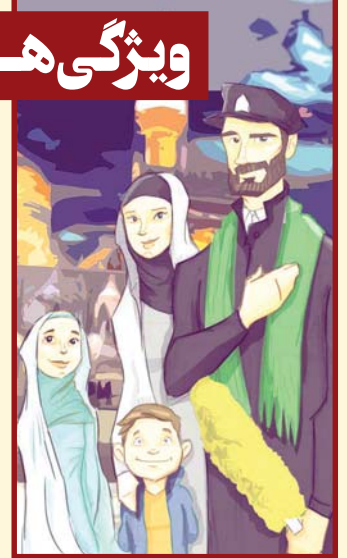
کتمان اسرار افراد

مؤمن باید مانند خداوند متعال، پوشاننده و کتمان‌کننده اسرار دیگران باشد. یکی از صفات خداوند ستار بودن اوست. معنای ستار بودن خدا، آن است که اعمال انسان‌ها را از دیگر انسان‌ها می‌پوشاند تا آبروی آنان حفظ شود. پیامبر اکرم^(ص) در وصیتش به ابوذر می‌فرماید: «المجالس بالامانة و افشاء سر اخیک خیانة». مجالس امانت هستند و افشای سر برادرت در آن خیانت شمرده می‌شود. پس یکی از خصلت‌های مؤمن، کتمان اسرار برادران مؤمن است.

ویژگی دوم:

مدارا کردن با مردم

مدارا کردن با مردم، نشانه عقل آدمی است، یعنی انسانی که در اجتماع با دیگران، با نرم‌خویی رفتار می‌کند، مردم او را انسانی عاقل خواهند دانست. مدارا کردن با مردم باعث می‌شود که انسان هم در دنیا، از بسیاری از آفات به دور باشد و هم از لحاظ دینداری، مورد احترام قرار گیرد؛ چرا که امام باقر^(ع) فرموده‌اند: «سلامة الدین و الدنيا فی مداراة الناس» سلامت دین و دنیا، در مدارا کردن با مردم است. نکته بسیار مهم در مدارا کردن با مردم آن است که انسانی که با دیگران با نرمی و مدارا رفتار می‌کند، این خصیصه او را از مصیبت‌ها و بلاها دور می‌سازد؛ چون پیامبر اکرم^(ص) مدارا کردن با مردم را «صدقه» می‌دانند و می‌فرمایند: «مدارة الناس صدقة» یعنی



همواره یکی از دغدغه‌های انسان مؤمن آن است که آیا عملش در بارگاه الهی مورد پذیرش واقع شده است یا خیر؟ پاسخ آن است که عمل انسان باید طبق فرامین امامان معصوم^(ع) باشد تا به درجه قبولی و پذیرش نائل آید؛ اما در برخی روایات آمده است که مومن باید دارای ویژگی‌هایی باشد. این ویژگی‌ها در روایتی از امام رضا^(ع) این‌گونه بیان شده است: «لا یكون المؤمن مؤمناً إلا ان یتكون فیه ثلاث خصال: سنة من الله و سنة من نبيه و سنة من ولیه، اما السنة من الله فكنمان السر، اما السنة من نبيه مداراة الناس، اما السنة من ولیه فاصبر علی الناس». مؤمن، حقیقت ایمان را درک نمی‌کند، مگر آن‌که ۳ خصلت را دارا باشد: خصلتی از خداوند، که کتمان اسرار افراد است، خصلتی از پیغمبر اسلام^(ص) که مدارا کردن با مردم باشد و خصلتی از ولی خدا که صبر و شکیبایی در مقابل شداید و سختی‌هاست. به عبارت

نقطه مشترک بین صدقه و مدارا کردن، دوری از آفات است. ناگفته نماند که مدارا کردن با مردم هم جنبه دنیایی و مادی دارد و هم جنبه اخروی و معنوی. این مطلب از حدیثی از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده است: «مدارة الناس نصف ایمان، و الرق و بيم نصف العیش». مدارا کردن با مردم، نصف ایمان است و نرمی و مهربانی کردن با آنان، نصف زندگی است. پس مدارا کردن با مردم، نیمی از ایمان و نیمی از زندگی است.

ویژگی سوم:

صبر و استقامت در برابر مشکلات

جایگاه صبر، در بین عبادات هم چون سر به بدن است که اگر سر نباشد، بدن نیز نخواهد بود. بنابراین بدون صبر، عبادات نیز فایده‌ای ندارد. این مطلب در حدیثی از امام علی^(ع) نقل شده است که فرموده‌اند: «الصبر فی الامور بمنزلة الرأس من الجسد فإذا فارق الرأس الجسد فسد الجسد و إذا فارق الصبر الامور فسدت الامور». نقش صبر در کارها همانند نقش سر در بدن است. همچنان‌که اگر سر از بدن جدا شود، بدن از بین می‌رود، صبر نیز هرگاه همراه کار نباشد، کارها تباه می‌شود. پس صبر، جایگاه قدرتمندی در بین عبادات دارد و صد البته که مراتبی دارد و همه عبادات آدمی را شامل می‌شود؛ صبر بر طاعت، صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت که هر یک اجر و پاداشی بس بزرگ دارد. امام رضا^(ع) فرموده‌اند: «لا یتسکمل عبده حقیقة ایمان حتی تكون فیه خصال ثلاث التفة فی الدین و حسن التقدير فی المعیشة و الصبر علی الرزاق». هیچ بنده‌ای حقیقت ایمانش را کامل نمی‌کند، مگر این‌که در او سه خصلت باشد: دین‌شناسی، تدبیر نیکو در زندگی و شکیبایی در مقابل مصیبت‌ها و بلاها. بنابراین، صابر می‌تواند با صبر در برابر مشکلات، پازل‌های ایمانی‌اش را تکمیل کرده و خودش را به جگره عابدان برساند.

تلخک

خوب نیستیم!

تا جایی که فهمیدم قرار نبوده به جای پریدن زندگی و چهار نعل تاختن در دشت‌های بی‌مرز، این قدر وقت‌مان را در آخورهای سرپوشیده تاریک بگذرانیم. قرار نبوده تا نم باران زد، دستی‌چاه شویم و زود چتری از جنس پلاستیک روی سر بگیریم مبدا مثل کلوخ آب شویم. قرار نبوده اینقدر دور شویم و مصنوعي، ناخن‌های مصنوعي، دماغ مصنوعي، دندان‌های مصنوعي، خنده‌های مصنوعي، آوازهای مصنوعي، دغدغه‌های مصنوعي. هرچه فکر می‌کنم می‌بینم قرار نبوده ما این‌چنین با بغل دستی‌هایمان در رقابت‌های تنگناک باشیم تا اثبات کنیم جانور بهتری هستیم. این همه مسابقه و مقام و رتبه و دزدان به هم نشان دادن برای چیست؟ قرار نبوده همه از دم درس خوانده بشویم؛ از دم دکترا به دست به روی زمین خدا راه برویم. بعید می‌دانم تنها راه تعالی بشری از دانشگاه‌ها و مدرک‌های مارد بشود... باید کسی هم باشد که کوسفندها را می‌کند، دراز بگشدد لب لیک بزند با سوزن هم بزند و عاقبت هم یک روز در همان هیأت چوپانی به پیامبری معبوث شود. یک کاوه لازم است که آهنگری کند که درفش داشته باشد و به حرمت عدل از جا برخیزد و حرکت کند... بیشک در هیچ کجای خلقت این همه کامپیوتر و پشت‌های غوزکرده‌ی آدم‌های ماسیحه لحاظ نشده بوده؛ تا به حال بییل زده‌اید؟ باغچه هزس کرده‌اید؟ آلبالو و انار چیده‌اید؟ کلاً خسته از یک روز کار بی‌دی به رختخواب رفته‌اید؟ قرار نبوده خروس‌ها دیگر به هیچ‌کار نیایند و ساعت‌های دیجیتالی به جای‌شان صبح‌خوانی کنند. آواز جیرجیرک‌های شب‌نشین حکمتی داشته حتماً، که شاید لالایی طبیعت باشد برای به خواب رفتن ما تا قرص خواب لازم نداشته باشیم و این‌طور شب تا صبح پریز زدن آیدیم نشود.



من فکر می‌کنم قرار نبوده کار کردن، جز بر طرف کردن غم‌ن، بشود همی دار و ندار زندگی‌مان، همی دغدغهی زنده بودن‌مان که برایش چنگ بزنیم بر صورت یکدیگر! قرار نبوده من از اینجا و شما از آنجا، صورتک زرد به نشانه‌ی سفت بغل کردن و بوسیدن و دوست داشتن برای هم بفرستیم. چیز زیادی از زندگی نمی‌دانم. اما همین قدر می‌دانم که این همه «قرار نبوده» ای که برخلافشان اتفاق افتاده، همگی‌مان را آشفته و سردرگم کرده... آنقدر که فقط می‌دانیم خوب نیستیم، از هیچ چیز راضی نیستیم، سخت است، سخت!

احترام

راز خودمان شروع کنیم



● ملیحه آذربهرام

وبگردی

جای خالی عشق در حجاب

وقتی تجمع عده‌ایی بر ضد بی‌حجابی را می‌بینیم، فکرمون بدجوری به خودش مشغول می‌شود، املا این عکس‌العمل برامون قابل هضم نیست!

- به خودمون می‌گیم یعنی انتظار دارند با این برخورد بی‌حجاب‌ها، چادر بر سرشان کنند؟! - یا می‌خواهند مخالفت خودشان را بر بی‌حجابی اعلام کنند؟

- و یا فکر می‌کنند با این عکس‌العمل‌شان کمی مسئولین به خودشان می‌آیند و تکانی به خودشان می‌دهند؟

- فرض اول که کاملاً بی‌جا و غیرعقلانه‌ست! - فرض دوم واقعاً جای تامل است! چرا که، تویی که چادر بر سرت کردی و حجاب داری، همین حجاب تو، نشانگر مخالفتت با بی‌حجابی‌ست! و با خیلی از حرکت‌های دیگر می‌شود این را نشان داد.

- فرض سوم هم با شعارهای مرگ بر بی‌حجاب‌تان هم‌خوانی ندارد!

یعنی اینقدر آدم باید تک بعد نگر باشد که فکر کند با این شعارها و تجمع‌ها کاری از پیش می‌برد؟!

با این کارها نه تنها هیچ بی‌حجابی را با حجاب نخواهد کرد بلکه بدتر جوراً امتناع می‌کنید! مطمئن باشید این‌که من بریزم داخل خیابان، ضد بی‌حجاب‌ها شعار دهم، و به زور جریمه و تهدید حجاب بر سرشان کنم کاری از پیش نخواهم برد. این مسئله وقتی حل می‌شود که ریشه‌اش حل‌جا می‌شود.

حرف من با کسانی که از روی قصد و غرض و با انواع مدها و بدترین ظاهر وارد جامعه می‌شوند تا این فرهنگ را بین مردم جا بیندازند نیست. قطعاً باید با این‌گونه افراد برخورد شود.

روی سخن با دختران نیست که با عشق تمام حجاب از سرشان بر می‌دارند و فکر می‌کنند این یک ارزش است!

باور کنید اگر تمام سعی این باشد که عشق و علاقه این دختران را به داشتن حجاب بچرخانیم و آنها را نسبت به گرفتن حجاب تشنه کنیم خیلی بهتر است تا با دادن شعار ضد بدحجاب‌ها و با گیر و بند و برخوردهای خشن!

خیلی وقت‌ها فکر می‌کنم، چه فرقی بین کسی که حجاب بر سرش دارد و کلی هم ادعایش می‌شود، ولی در عین حال ته قلبش رضایت به داشتن حجاب نمی‌دهد، با کسی که اصلاً حجاب ندارد چیست؟! پیش چشم من این هر دو یک‌سخت است.

آرزوی دیدن روزی را دارم که تمام زنان مسلمان یک‌صدا بگویند: «به حجابم افتخار می‌کنم.»



احترام به حقوق و حریم دیگران را از همان داخل خانه شروع کنیم تا بدانند اگر حریم دیگران را رعایت کنند، حریم خودشان هم رعایت می‌شود و موجب احترام متقابل خواهد شد.

به دلیل تفاوتی که نسل‌ها باهم دارند، ممکن است در موارد مختلفی اختلاف‌نظر و رفتار وجود داشته باشد؛ به همین دلیل لازم است از جریبحث کردن خودداری کنیم و تا جایی که امکان دارد صحبت را با منطق ادامه دهیم. در عین حال توجه داشته باشید که نحوه مواجهه با موارد اختلاف‌نظر با بزرگ‌ترها می‌تواند نمونه‌ای از رعایت احترام برای کوچک‌ترها باشد.

برای همه ما آغاز و انجامی وجود دارد و همه می‌دانیم که یک روز فرصت بودن و زندگی با عزیزانمان با مرگ تمام می‌شود؛ به همین دلیل تنها تصور این که فرصت بودن با عزیزانمان را از دست بدهیم، باعث می‌شود آن‌ها را دلخور و ناراحت نکنیم. همه حرف‌ها و بحث‌ها و اختلافات و دعوای خیلی زود تمام می‌شوند، اما ممکن است دلخوری‌ها مدت زیادی باقی بمانند. بهتر است به این فکر کنیم که هیچ‌چیز ارزش دلخوری والدین و بزرگ‌ترهایمان را ندارد.

در معاشرت‌های جمعی چطور احترام خود و طرف مقابل‌شان را در حضور دیگران حفظ کنند.

در برخورد با فرزندان محدودیت‌هایی را اعمال کنیم که برای خودمان هم وجود دارد. نظم و رعایت قواعد و

هستیم باید مراقب باشیم که این صمیمیت موجب نشود کودک احترام ما را حفظ نکرده و به این رفتار بد عادت کند.

رفتارهایی غلط همچون غیبت و تهمت را از زندگی خود کنار بگذاریم تا کوچک‌ترها این رفتار را به‌عنوان رفتاری عادی و همیشگی تلقی نکنند. بهتر است در مواردی که کوچک‌ترها شروع به بدگویی و غیبت می‌کنند، به آن‌ها یادآور شویم که این رفتار اشتباه است و سبب کدورت بیشتر می‌شود.

وقتی همسر، والدین یا سایر اعضای خانواده را خطاب قرار می‌دهید یا نام‌شان را در خانه یا بیرون از خانه صدا می‌زنید، این کار را با احترام و یا با پس‌پیش آقا و خانم یا جنم انجام دهید تا احترام را در بیان‌تان هم بگنجانید. در این شرایط هم صمیمیت بیشتر می‌شود و هم احترام متقابل رعایت می‌شود.

فرزندانمان را در معرض معاشرت‌های متعدد و متفاوت قرار دهیم تا آن‌ها یاد بگیرند در موقعیت‌های مختلف و در برخورد با افراد متفاوتی که می‌بینند، باید چطور رفتار کنند. گاه نحوه سلام و احوال‌پرسی با فردی غریبه می‌تواند شروع یک آشنایی و دوستی ماندگار باشد و لازم است کودکان یاد بگیرند در معاشرت‌های جمعی چطور احترام خود و طرف مقابل‌شان را در حضور دیگران حفظ کنند.

در برخورد با فرزندان محدودیت‌هایی را اعمال کنیم که برای خودمان هم وجود دارد. نظم و رعایت قواعد و

بر چنین تأکیدی است، باید با چه زبانی این موضوع را به کوچک‌ترها بگویم که واکنشی منفی و متوقعانه نداشته باشند؟

باید توجه داشت که فرزندان بازتابی از عملکرد و رفتارهای والدین هستند و اگر والدین در مراحل رشد این احترام به بزرگ‌ترهای خودشان را رعایت کرده باشند، بخش از این تربیت انجام شده است، اما بخشی دیگر از این رفتارها بدون شک از سوی جامعه، گروه همسالان و مدرسه و مراکز آموزشی و تفریحی دیگر منتقل می‌شوند. پس با رعایت احترام به بزرگ‌ترها از سوی خودمان بخشی از تربیت را در مورد کودکانمان عملی کنیم تا در بزرگسالی کمتر نگران رعایت این احترام به دیگران و خودمان باشیم.

خودمان احترام دیگران را حفظ کرده و با الفاظ تحقیرآمیز دیگران را مخاطب قرار ندهیم. این کار علاوه بر آن که گناه است، کودک ما را هم با چنین رفتاری آشنا می‌سازد. توجه داشته باشید که این موضوع را چه در محیط امن خانواده و چه پشت فرمان با اعضای خانواده و در برخورد با افراد کوچک و خیابان باید رعایت کنید تا اثرگذاری خود را داشته باشد.

یکی از علت‌های بی‌احترامی فرزندان در حق والدین، حرمت‌شکنی والدین نسبت به یکدیگر و بزرگ‌ترهایشان است. باید دقت داشته باشیم که عیوب اعضای خانواده و همسرمان را نزد کودک بازگو نکنیم. در عین حالی که با کودک مهربان و صمیمی

سحرگه به راهی یکی پیر دیدم سوی خاک، خم گشته از ناتوانی بگفتم: چه گم کرده‌ای اندرین ره؟ بگفت: جوانی، جوانی، جوانی احترام به بزرگ‌ترها به‌عنوان یک ارزش میان همه اقشار در نسل‌های گذشته معمول بود و افراد کوچک‌تر در جمع‌های خانوادگی و فامیلی این احترام را در مواقع مختلف رعایت می‌کردند و در مقابل بزرگ‌ترها هم احترام کوچک‌ترها را حفظ می‌کردند.

در نسل جدید این احترام به‌عنوان یک رفتار مثبت و یا ارزش دیگر مثل قبل رعایت نمی‌شود و همین مسئله به‌عنوان یک نگرانی در میان نسل جدید مطرح شده است. بسیاری معتقدند کم‌رنگ شدن، تغییر یا از بین رفتن برخی آداب و رسوم گذشته در جامعه امروز چندان نگران‌کننده نیستند، اما باید دید که احترام به بزرگ‌ترها در جای مسائل اخلاقی و رفتاری خانواده‌ها قرار داشته که حالا با نبود آن آسیبی به بنیان خانواده وارد می‌شود؟ آیا اینکه کوچک‌ترها حرف بزرگ‌ترها را قطع می‌کنند، صدای‌شان را بالا می‌برند، پای‌شان را جلوی آن‌ها دراز می‌کنند و یا برای صرف غذا منتظر نمی‌مانند، رفتارهایی غیرقابل‌بخشش هستند که اگر کوچک‌ترها رعایت نکنند، باید به آن‌ها خورده گرفت؟ آیا باید با توجه به شرایط و تغییرات جامعه و تغییراتی که در رفتارهای نسل جدید وجود دارد، روی این موارد حساس باشیم و به فرزندانمان تأکید کنیم که باید مثل نسل‌های گذشته این احترام را رعایت کنند؟ و اگر بنا

«پز روشنفکری»؛ آفت امروز کتابخوانها



علیرضا افشاری

وقتی از کتاب خواندن حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟ شخص کتابخوان دقیقاً چه مشخصاتی دارد؟ آیا به صرف کتاب خواندن سطح آگاهی و «شعور» او بالا می‌رود؟ آیا همین کافیست که بی‌وقفه کتاب خواند؟ هرچند نظریه «هر کتابی را باید خواند» به پایان رسیده، اما آیا اگر ما کتاب خوب را هم بخوانیم، به آن چه جامعه نیازمند آن است، رسیده‌ایم؟

می‌توان این را به تجربه دریافت که حتی، گاه عملکرد انسانی و درک و تحلیل فرد کتابخوان نیز نمی‌تواند برای بهبود اوضاع جامعه کمکی بکند. گاهی کتاب خواندن تنها به نوعی «پز» تبدیل می‌شود؛ فردی که نه تنها در عملکرد شخصی‌اش در زندگی فردی، بلکه در رویکرد اجتماعی‌اش نیز دچار اشتباهات فاش و خطای ذهن است؛ فردی که ذهن‌اش «تربیت نشده» و نمی‌تواند از آن چه خوانده، در عمل استفاده مناسبی کند؛ نمی‌توان حساسی برایش باز کرد چرا که او تنها به خواندن و نه اندیشیدن درباره آن چه خوانده، اکتفا می‌کند.

فاجعه آن جارخ می‌دهد که نمایش کتاب خواندن و نمایش کتابخانه‌های شیک و تزئین یافته، به نوعی به روشنفکر جلوه دادن و «پز روشنفکری» و در پی آن موجه جلوه دادن دیگر عملکردها و شخصیتش بدل شده، البته مشکل به همین جا ختم نمی‌شود، گاهی خبری از تبلیغ کتاب و کتابخوانی در دکوراسیونی شیک و چشم‌گیر نیست، بلکه فرد با نوعی اعتماد به نفس که از پشتوانه کتابخانه پررویی‌اش نشأت گرفته، به نظریه پرداز و تحلیلگری درباره همه چیز تبدیل می‌شود و این تحلیل‌ها

می‌تواند از سیاست روز جهان تا شیوه درست کردن قهوه نوسان داشته باشد و در واقع زنگ‌های خطر نه در تبلیغ کتابخانه‌های شیک در فضای مجازی، که درست همین‌جا به صدا در می‌آیند.

خطر از آن جهت که اطلاعات سطحی، افراد جامعه را به ویکی‌پدیایی درباره همه چیز و هیچ چیز تبدیل می‌کند و این جاست که ملغمه‌ای از اطلاعات بی‌پایه و بدون عمق سطح جامعه را فرا می‌گیرد و آشوب از آن‌جا آغاز می‌شود که هر کسی به فکر خودش درست می‌گوید. عدم وحدت برای بلندتر کردن صدا از دیگری، آفت جامعه‌ای می‌شود که بخش عظیم - و حالا دیگر فرق نمی‌کند - چه کتابخوان و چه آنان که هیچ‌گونه مطالعه‌ای ندارند، از ناآگاهی رنج می‌برند؛ در نتیجه هر کسی صدایش را بلندتر می‌کند تا از جمله‌های تحلیل نیافته اندک کتاب‌هایی که خوانده است، بگوید و دریغ و درد که در اغلب موارد صداهای بلند، صداهای برحق نیستند.

آدم‌ها کتاب می‌خوانند، اما بی‌وقفه در حال فریب دادن یکدیگر هستند، کتاب می‌خوانند، اما نمی‌توانند با درک درست از احوال جامعه، خشم خود را مهار کنند و یکسره با الفاظ دهن پرکن، به زور افکار سطحی، خود را القا و همیشگی تهدید به این که حق با ما هست و اگر حرف ما نباشد، نیستیم؛ با ایجاد توهم توطنه و خیانت، و از سر درماندگی با فحش و ناسزا خود را طلبکار گرفته و گمان به تأثیرپذیری دیدگاه‌شان دارند و سکوت اطرافیان را به پیروزی خود تعبیر کرده‌اند و فکر نمی‌کنند سکوت سرشار از ناگفته‌هاست!



یک طرفه پیش قاضی نروید



زمانی که رفتار و وضعیت فردی برای شما قابل تحمل نیست، به داشته‌های دیگران حسادت می‌کنید و حسادت، شما را به قضاوت می‌کشاند یا موقعیت، کار و داشته‌هایی که شما می‌خواسته‌اید و فرد دیگری به دست آورده و شما از آن محروم هستید، شما را به قضاوت منفی می‌کشاند. در عین حال بسیاری از قضاوت‌ها در نتیجه کمبود اطلاعات و تخصص نداشتن فرد در یک حوزه است و چه‌بسا اگر فرد درباره آن شرایط اطلاعات کامل داشته باشد، بهتر بتواند خود را جای آن فرد بگذارد. درست به همین دلیل است که بارها در بیان اصول اخلاقی توصیه می‌شود در اموری که حوزه تخصصی شما نیست یا اطلاعات کاملی ندارید، دخالت نکنید تا به ورطه قضاوت اشتباه کشیده نشوید.

اگر بدانیم که قضاوت کردن ابتدا حال خودمان را بد و درون‌مان را به هم می‌ریزد و چهره بیرونی ما را برای مخاطبان و اطرافیان مان مخدوش می‌کند، متوجه خواهیم شد که این رفتار در زندگی مخرب است و از آن پرهیز خواهیم کرد؛ اما برای پرهیز از قضاوت لازم است که روی جنبه‌های آرامش و کنترل‌های درونی خود بیشتر کار و تمرکز کنیم.

اعتماد به نفس در زندگی، کار، روابط اجتماعی و... کمک زیادی می‌کند تا دیگران را قضاوت نکنیم و حداقل خیلی زود در دام قضاوت اشتباه نیفتیم.

حتی اگر قضاوت می‌کنیم، کار را به غیبت، تهمت و... نکشیم و اگر هم قضاوت کردیم، با اشاره به مواردی باشد که واقعاً رخ داده

و تا حد امکان در حضور افراد یا مجموعه‌هایی باشد که مورد قضاوت قرار گرفته‌اند.

گاهی قضاوت‌ها، به خصوص وقتی در میان جمع بیان می‌شوند، طرف قضاوت شده را تخریب می‌کند و ممکن است زندگی فرد را دچار بحران کند. به همین دلیل اگر قضاوتی هم صورت می‌گیرد و لازم به بیان آن است، سعی کنیم آن را ابتدا با خود فرد مطرح کنیم.

همان‌قدر که خود ابعاد درونی پیچیده‌ای داریم و اطرافیان و مخاطبان از افکار و دلایل کارهای ما اطلاعی ندارند، ما هم از نیت و دلایل کارهای افراد به‌طور کامل خبر نداریم و ممکن است در هر موضوعی به قول معروف همه داستان را ندانیم، به همین دلیل بهتر است برای قضاوت، عجله نکنیم و بگذاریم کمی زمانی بگذرد تا از گفته خود پشیمان نشویم.

مستند به آن جمله معروف که «هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش کند، نمیرد تا خودش آن گناه را مرتکب شود» فراموش نکنید که منع کردن دیگران، یکی از کارهای نکوهیده است که در جریان قضاوت دچار آن می‌شویم. با این تفکر که کار دنیا بر اساس بده و بستان می‌چرخد و ممکن است همان اتفاق، روزی برای ما رخ دهد، درباره دیگران قضاوت نکنیم تا دیگران درباره ما قضاوت نکنند.

بهترین کار برای پرهیز از قضاوت این است که در هر موردی که احتمال قضاوت وجود دارد، قبل از هر چیز ابعاد مختلف آن را بررسی کنیم و بدانیم منفعت و ضرر هر طرف بر سر چه بوده و آن وقت معنی رفتارها را بررسی کنیم. اگر هم دسترسی به این اطلاعات نداریم، حداقل یک‌جانبه به قاضی نرویم.

مهم‌لایه

سهم عدالت!!

«ملا نصرالدین هر روز در بازار گدایی می‌کرد و مردم با تیرنگی حماقت او را دست می‌انداختند. دو سکه به او نشان می‌دادند که یکی‌شان طلا بود و یکی از نقره. اما ملا نصرالدین همیشه سکه نقره را انتخاب می‌کرد. این داستان در تمام منطقه پخش شد. هر روز گروهی زن و مرد می‌آمدند و دو سکه به او نشان می‌دادند و ملا نصرالدین همیشه سکه نقره را انتخاب می‌کرد. تا این‌که مرد مهربانی از راه رسید و از اینکه ملا نصرالدین را آن‌طور دست می‌انداختند ناراحت شد. در گوشه میدان به سراغش رفت و گفت: هر وقت دو سکه به تو نشان دادند سکه طلا را بردار. این‌طوری هم پول بیشتری گیرت می‌آید و هم دیگر دستت نمی‌اندازند.

ملا نصرالدین پاسخ داد: ظاهراً حق با شماست اما اگر سکه طلا را بردارم دیگر مردم به من پول نمی‌دهند تا ثابت کنند که من احق‌تر از آنهایم. شما نمی‌دانید تا حالا با این کلک چقدر پول گیر آورده‌ام.»



آن باش که هستی!

آوردند که بوزینه‌های پوست شبری بیافت، آن را بر خود کشید و چون در آب نظر بیفکند خوبستن را در هیبت شیر بدید و غره بگشت. پس به قریه‌ای در آمد و نعره زدن آغاز نمود در حالی که با هر نعره، بادی از او نیز خارج همی گشت. رهگذری وی را پرسید که این نعره از چیست؟ گفت: می‌خواهم بنی آدم را برترانم! پرسید پس چرا با نعره بادی از تو نیز خارج می‌شود؟ بوزینه گفت: البته از ایشان می‌ترسم. پس رهگذر گفت ای «عن‌تر» نیکوتر آن بود که دم فرو بندی و بیش از این خود را خفیف سازی و به فکر آن زمان نیز باشی که این پوستین بر تو نباشد.

چه بودی اگر این کودک به نان خشک تهی قانع بودی...

شنیدم که روزی شبلی در مسجدی شد تا دو رکعت نماز بگذارد و زمانی برآساید. در مسجد کودکان دبیرستان بودند و اتفاق وقت نان خوردن کودکان بود و دو کودک به نزدیک شبلی نشسته بودند؛ یکی پسر منعمی بود و یکی پسر درویشی و دو زنبیل نهاده بودند؛ در زنبیل پسر منعم نان و حلوا بود و در زنبیل پسر درویش نان تهی. پسر منعم نان و حلوا می‌خورد و پسر درویش از وی حلوا همی خواست. پسر منعم گفت: اگر ترا پارهی حلوا بدهم تو سگ من باشی؟! گفت: باشم! گفت: بانگ کن تا تو را حلوا بدهم. آن بیچاره بانگ همی کرد و پسر منعم حلوا به وی همی داد. چند بار همچنین کرد و شیخ شبلی در ایشان نظاره می‌کرد و می‌گریست. مریدان گفتند: ای شیخ! تو را چه رسید که گریان شدی؟ گفت: نگاه کنید که طامعی و بی‌قناعتی به مردم چه می‌کند؛ چه بودی اگر آن کودک به نان تهی خود قانع بودی و طمع حلوا آن کودک نکردی، تا وی را سگ همچون خودی نبایستی بود.

نظیر:

زیبیرجهان‌دیده‌کردم سوآلی که بهر معیشت زمال و بضاعت چه سرمایه سازم که سودم دهد؟ گفت: اگر می‌توانی قناعت قناعت



طلاق خاموش یا پنهان؟

دکتر سیدعباس عابدی موسوی

یکی از مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی «طلاق» است که در آن رابطه زن و شوهری رو به زوال و عشق و صمیمیت جایش را به تلخی بیگانگی می‌دهد. هیچ آسیب اجتماعی نیست که متأثر از خانواده نباشد و چون خانواده مهم‌ترین نهاد جامعه سالم است هر آفت و زوالی که به آن وارد شود، باید با حساسیت دنبال گردد. ازدواج قراردادی اجتماعی است که با عشق و حرمت نهادن دو طرف شروع می‌شود. اما در گذشت زمان مسائلی روی می‌دهد که این عشق و حرمت متقابل را زایل کرده و از اختلافات جزئی همچون نام‌گذاری فرزند یا شبیه آن آغاز و به تدریج لایه‌های بعدی فاصله‌گذاری بر آن افزوده می‌گردد. بی‌میلی‌ها، درگیری‌ها و قهرها گسترش می‌یابد و روابط از این پس بدون این که ترمیم گردد، یخچالی شده و کوه یخی که اندک اندک شکل می‌گیرد. عواطف یخی بی‌تردید روابط یخ روحی را به وجود می‌آورد (طلاق عاطفی) و مرگ عشق فرا می‌رسد و به زوال می‌گراید و یگانگی به دوگانگی و بیگانگی تبدیل و خانواده فرو می‌باشد.

در پاره‌ای از مواقع ساختار خانواده وجود دارد، یعنی زوجین در کنار هم زندگی می‌کنند اما ارتباط جسمی و عاطفی و کلامی با یکدیگر ندارند یعنی از درون، خانواده بهم ریخته و پریشان است. زوجین باهم بی‌هم‌اند، در عین حال تقاضای طلاق حقوقی نمی‌دهند. به عبارتی تصورات و انتظارات زوجین بهم‌خورده و عاطفه بشدت سست شده است و به دلیل موانع فرهنگی، ارزشی، معنوی، موقعیتی و قانونی این ساختار یعنی خانواده به‌ظاهر سرجایش هست، لیکن از داخل موربانه کرده و طرفین می‌سوزند و می‌سازند. این وضع اگر ادامه یابد بحران در روابط زوجین از پس ابری تیره همچون پتکی سنگین بر سر آنها فرود می‌آید، یعنی به گسست روانی و بی‌علاقگی شدید به یکدیگر یعنی طلاق روانی رسیده، حال چرا فرود آمدن پتک؟ به دلیل در پیش گرفتن زندگی جدید (ساختار جدید) با تعهدات و پیوندهای عاطفی جدید. هیچ سازمانی در کشور متولی بهینه‌سازی روابط بین زن و شوهر نیست و این یعنی کمک به ادامه ناسازگاری‌ها و مشاهده بیشتر طلاق‌ها. امروزه طلاق سهل شده چون زندگی را بر مبنای سبک جدیدش و با

بهره‌مندی از شبکه‌های اجتماعی شکل دادیم و نارضایتی را مینمای کرده‌ایم و این دوگانگی را تا حل نکنیم خلاصی از این آسیب‌ها تعقیب سراب است. پرسش اساسی این است؛ ریشه‌های پدیده طلاق به‌ویژه «طلاق عاطفی» چیست؟ در سال‌های اخیر تحقیقات مقطعی و منطقی‌های زیادی در زمینه طلاق و عاطفی در کشور صورت گرفته لیکن تحقیق گسترده‌ای که بتوان متغیرهای اثرگذار بر آن را لیست کرده، نداریم. به نظر می‌رسد باید اعتباراتی از سوی مقامات مسئول در نظر گیرند و تحقیقی را در این زمینه به انجام رسانند لیکن متغیرهای کلی اثرگذار خیلی با یکدیگر متفاوت نیستند. در زیر برخی از درشت‌ترین ریشه‌های روانی، عاطفی، اجتماعی، اقتصادی و زمینه‌های سایبری آن را بر طبق تحقیقاتی که انجام گرفته برشماری می‌کنیم:

ازدواج غلط، انتظارات غیرقابل دسترس و غلط، دخالت‌های بی‌مورد دیگران

در زندگی، بی‌توجهی به نیازهای یکدیگر، نبود گفتگو و ضعف مهارت ارتباطی و کلامی و غیرکلامی، روابط نادرست همسران، نداشتن پشتوانه مالی، اختلاف عقیده با همسر، عدم توجه به بهداشت فردی، اجتناب‌ها خواه هم‌صحبتی باشد خواه هم‌خواهی، عدم احترام به همسر، افسردگی، اعتیاد به مواد مخدر و سیگار، نازایی زنان، ناباروری مردان، ارتقاء شغل، ارتقاء تحصیلات، داشتن فرزند عقب‌افتاده، کاهش حضور همسر در منزل، عدم تعادل روحی یکی از زوجین، مشکلات جنسی و زناشویی، عدم فرزندآوری، خیانت زوجین، سن زوجین، نداشتن شناخت کافی از روحیات یکدیگر، ازدواج‌های مصلحتی و اجباری، آمادگی نداشتن برای ازدواج، عدم صداقت و اعتماد، مشاجره و دعوا، بیان نکردن شفاف خواسته‌ها، سبک زندگی سنتی، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره و... فقدان مشاوره قبل و حین و بعد از ازدواج و...

صدای گریه سرنوشت

حکایت



زهرا وفادار

کلید میندازم در خونه رو باز کنم، چشم به کفش غریبه‌ی جلوی در می‌وفته که جلوی پدری جفت شده. درو که باز می‌کنم چشمم به صدبینه خانم می‌وفته. زن سرایدار ساختمون! متو که می‌بینم جلو میاد صورتش گل انداخته با لبخند میگه: اومدی خانم مهندس؟ اومده بودم جشن دعوتتون کنم. سرافرازمون کنید.

دارم تو مغز م تحلیل می‌کنم چه مناسبتی‌ه که ادامه می‌ده. مراسم بیتا جان‌مانه

می‌گم خیره صدبینه خانم چه مراسمی؟

می‌گه قراره بفرستیمش خونه بخت. با کمی شرمندگی رو به من ادامه می‌ده: ان‌شالله قسمت جوونا. بعد رفتنش از مادر می‌پرسم کدوم بیتا رو می‌گه؟ دختر دم بخت ندارن که اینا!

مادر می‌گه همون دختر آخری رو می‌گه. چند شب پیش اومده بود با دخترای عمت‌بازی می‌کردن!

یادم به پیرهن گلدارش می‌وفته. موهای خرمایی بلندش ک از زیر روسریش ریخته بود بیرون با عروسکاش (لواشک خانم و آکا پشمک)! با تعجب به مادر زل می‌زنم ک تلخندی می‌زنه و میره.

دارم فکر می‌کنم پس بگو چرا دو سه روزه هر بار شبینم دوست بیتا رو می‌بینم که صبح‌ها به روال همیشه میاد در خونه دنبال بیتا. آقای رسولی به یک پهونهای ردش می‌کنه. نمی‌شنوم چی بهش می‌گه ولی هر بار شبینم با حسرت از لای در سعی می‌کنه داخل رو ببینه. با شونه های افتاده به سمت مدرسه روونه می‌شه. من حتی صدای گریه بیتا رو هم شنیدم.

تعمیم گرفته بودم بیرسم چی شده؟ نکنه خدای نکرده بیتا مریضه! ک مدرسه نمیره... قلیم مجاله می‌شه فردا صبح وقتی دارم ماشینو روشن می‌کنم، آقای رسولی رو می‌بینم که دو کیسه مشکی بزرگ دستشه دازه به سمت سر کوچه میره. دست پشمک از سوراخ پلاستیک آویزونه. و باز صدای خفمی گریه بیتا... به سر کوچه که می‌رسم



به تجدیدی‌ها چپ‌چپ نگاه نکنید!

طبق آخرین آمارها تعداد کسانی که در شهریورماه کیف دست می‌گیرند یا کتاب را در انتظار عمومی با خود حمل می‌کنند به شدت کاهش پیدا می‌کند. فکر می‌کنید دلیلش چیست؟ معلوم است؛ مردم می‌خواهند با تجدیدی‌ها اشتباه گرفته نشوند! در واقع نگاه جامعه به تجدیدی‌هایی که شهریورماه مشغول درس خواندن و امتحان دادن هستند آن قدر بد است که همه می‌ترسند بقیه فکر کنند آن‌ها هم تجدید شده‌اند؛ اما اگر خوب نگاه کنیم می‌فهمیم که این جامعه است که اشکال دارد! چرا باید به تجدیدی‌ها با نگاه بدی خیره شویم؟

غالب دانش‌آموزان همان ۹ ماه سال تحصیلی را هم به زور می‌روند مدرسه. آن‌ها هر روز منتظرند زنگ خانه بخورد و بدون از مدرسه بیرون. در طول سال تحصیلی هم چشم به راه آخرین امتحان هستند تا بعد از آن در مراسمی شکوهمند کتاب و دفترها را آتش بزنند و خلاص! خب طبیعی است که این قشر به افرادی که عاشق تحصیل هستند با دید حسادت نگاه کنند و در پی خراب کردن آن‌ها با شایعه‌سازی باشند. دلیل این که این قشر علیه تجدیدی‌ها شایعه‌سازی و آن‌ها را تخریب می‌کنند این است که تجدیدی‌ها عاشق درس و مدرسه هستند. آن‌ها هیچ چیز را با بوی گچ و تخته سیاه نمی‌توانند عوض کنند؛ به همین دلیل از قصد در امتحانات خردادماه تجدید می‌شوند تا در سه ماه تعطیلی هم رابطه‌ی‌شان با درس و کتاب و مدرسه و امتحان قطع نشود.

گروه دیگری از تجدیدی‌ها با انگیزه‌ی دیگری امتحانات



خرداد را می‌افتند. واقعیت این است که برای اکثر دانش‌آموزان همین که در درسی نمره‌ی قبولی بگیرند کافی است و خیلی برای‌شان فرق ندارد ده بگیرند یا پانزده یا نوزده؛ همین که درس را قبول شوند کلاه‌شان را هم شوت می‌کنند هوا. این افراد نمره محور هستند؛ اما تعداد دیگری از دانش‌آموزان هستند که به شدت اعتقاد دارند آدم تا یک درسی را نفهمیده نباید از آن گذر کند.

این افراد به خوبی آگاه هستند که قوی شدن در دروس پایه تا چه حد در موفقیت تحصیلی آن‌ها در سال‌های بعد مؤثر است؛ بنابراین این عده همین جور الکی را یک نمره‌ی ده و یازده راضی نمی‌شوند بی خیال درس بشوند و بروند سال بعد! این عده برای این که پایه‌ی‌شان در درس‌هایی مثل ریاضی و فیزیک و شیمی و عربی و... قوی شود، هر سال آن‌ها را در خرداد می‌افتند تا در تابستان بیشتر بخوانند و شهریور دوباره امتحان دهند؛ در واقع این افراد هر درس را دو برابر بقیه دانش‌آموزان می‌خوانند و گرنه یک ده و یازده گرفتن فکر می‌کنید برای این بخش از تجدیدی‌ها کار سختی است؟! هرگز! هرگز!

یک عده‌ی دیگر از تجدیدی‌ها هستند که آدم‌های هنر دوست و اهل ادبیات هستند. این افراد به تک‌تک چند میلیون شعر تاریخ ادبیات فارسی اعتقاد راسخ دارند و در تمام کارهای‌شان سعی می‌کنند این شعرها را اجرا کنند. این افراد اگر تجدید می‌شوند به خاطر علاقه‌ی وافرشان به بیت «چوب معلم گله/ هر کی نخوره خله» است! این‌ها هم می‌نواستند خرداد ماه نمره‌ی قبولی بگیرند و بعد با یک خداحافظی معمولی از معلم‌ها جدا شوند، درست مثل بقیه؛ اما این‌ها چون اعتقاد دارند چوب معلم گله، دوست دارند هی چوب معلم بخورند،

هی چوب معلم بخورند! به همین دلیل اگر حوالی شهریورماه دور و بر مدارس چرخ بزنید، حتما چند نفری را خواهید دید که از بس چوب معلم خورده‌اند تن و بدن‌شان سیاه و کبود است! این‌ها همان‌ها هستند که گفتیم!

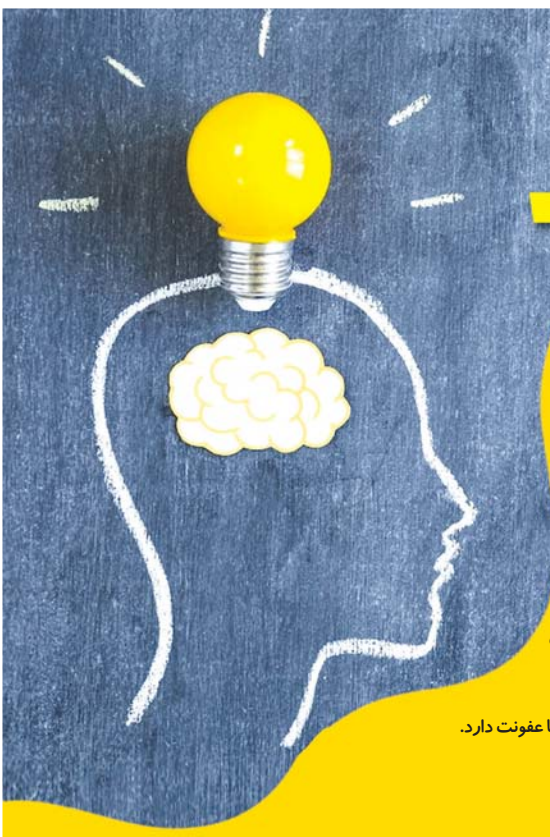
یک عده از تجدیدی‌ها هم هستند که خودشان نقشی در تجدید شدن‌شان نداشته‌اند؛ یعنی اصلا هر جور فکر می‌کنند، می‌بینند این‌ها با این میزان از خرخوانی امکان نداشته تجدید شوند؛ اما حالا شده‌اند. از این افراد اگر بررسی چی شد تجدید شدی، احتمالا همین چیزهایی خواهند گفت: روز امتحان مریض شدم! با پدرم داشتیم می‌آمدیم که ماشین پدرم خراب شد و به امتحان نرسیدم! و...

واقعیت این است که این افراد با برنامه‌ریزی خانواده‌ها تجدید شده‌اند؛ یعنی خانواده‌ی آن‌ها دیده است که این بچه اگر خردادماه همه درس‌هایش را قبول شود، گیر خواهد داد که باید بروم کلاس زبان و تکاندو و طراحی و... خب هر کدام از این کلاس‌ها هم که خداداتومن هزینه‌اش است، بنابراین خانواده تصمیم گرفته با تجدید کردن فرزندش اوقات فراغت او را بدون هیچ خرجی پر کند. این‌طور است که در طول تابستان تا این تجدیدی‌ها بخواهند یک کلمه بگویند که من حوصله‌ام سر رفت یا می‌خواهم بروم کلاس فلان یا از این جور حرف‌ها خانواده سریع می‌گویند: «بشین درست رو بخون، مگه شهریور امتحان نداری؟!»

ناگفته نماند که عده‌ی خیلی کمی از تجدیدی‌ها هم هستند که به خاطر درس نخواندن و ضعف علمی تجدید می‌شوند که چون تعداد آن‌ها خیلی خیلی کم است و اصلا به چشم نمی‌آید از آن صرف نظر می‌کنیم!

حقایق شگفت‌انگیز مغز درباره

- مغز یکی از قدرتمندترین، حیرت‌انگیزترین و پیچیده‌ترین اعضای بدن انسان است. بخشی که هرگز دست از کار نمی‌کشد و پیوسته در حال رشد و تکامل است.
- مغز یک انسان بالغ حدود یک کیلو و نیم وزن دارد و با وجود این که تنها ۲ درصد از وزن بدن را تشکیل می‌دهد، اما حدود ۲۰ درصد از انرژی بدن را استفاده می‌کند.
- وقتی انسان تکامل می‌یابد، مغزش هم پیچیده‌تر می‌شود، ویژگی‌هایی که دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند آن‌ها را به خوبی درک کنند.
- آلزایمر، پارکینسون و اسکروز چندگانه (ام‌اس) از بیماری‌های مغزی هستند. بیماری‌هایی که می‌توانند محدودیت‌هایی را در مقابل عملکرد طبیعی مغز ایجاد کنند.
- مغز انسان مثل یک رایانه قدرتمند عمل می‌کند که توانایی ذخیره خاطرات مان را دارد. هم‌چنین مواردی مثل این که ما در مقام انسان چگونه فکر می‌کنیم و چه واکنشی از خود نشان می‌دهیم، کنترل می‌کند. مغز انسان که در طول زمان تکامل می‌یابد، قسمت‌های پیچیده‌ای دارد که ویژگی‌های منحصر به فردی دارند.
- مغز انسان، میلیاردها سلول عصبی دارد که اطلاعات را به سراسر بدن ارسال و آن را از سراسر بدن دریافت می‌کنند.
- هر طرف مغز تا حد زیادی با نیمی از بدن تعامل دارد. به دلایلی که هنوز درک کاملی از آن نداریم، تعامل مغز با طرف‌های مخالف بدن انجام می‌گیرد. به بیان ساده‌تر، سمت راست مغز با طرف چپ بدن در تعامل است و سمت چپ مغز نیز با طرف راست بدن تعامل دارد.
- مغز، مرکز سیستم عصبی انسان است که وظیفه کنترل افکار، حرکات، خاطرات و تصمیم‌گیری‌های ما را به عهده دارد.
- مغز در مایع مغزی نخاعی، معلق و شناور است. این مایع مانند یک لایه در مقابل ضربات فیزیکی عمل می‌کند و نقش مؤثری در مقابله با عفونت دارد.
- مغز انسان سه برابر مغز پستاندارانی است که اندازه آن‌ها مشابه با انسان است.
- جمجمه که پوشش محافظی است و از ۲۲ استخوان متصل به هم تشکیل شده، از مغز انسان محافظت می‌کند.
- مخ پزرگ‌ترین بخش مغز انسان است.



یک شبهه و یک پاسخ

پرسش: اگر قرآن برای هر زمان و مکانی است، چرا به زبان عربی است؟



پاسخ: نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و پیامبر (که عرب زبانند) یک جریان طبیعی است، زیرا هر سخنور و دانشمندی، مطالب خود را با زبان مخاطبان خود بیان می‌کند یا می‌نویسد، مگر آن‌که بپیمودن چنین مسیر طبیعی به دلایلی، غیرممکن باشد یا در پیش گرفتن رویه‌های دیگر ضروری به نظر برسد. خداوند در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش همین رویه را تأیید و می‌فرماید: و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم فیض الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم

ماهر فرستاده‌های را با زبان مردمش فرستادیم تا بتواند حقایق را برای آنان به روشنی بیان کند. پس خداوند هر کس را بخواهد، گمراه و هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند و او شکست‌ناپذیر و حکیم است. رسولان الهی هم پیام را با زبان قوم و مخاطبان خویش می‌آورند و هم معارف را متناسب با سطح فرهنگی و علمی آنان بیان می‌کنند؛ بنابراین اگر قرآن به زبانی غیر از زبان عربی بود، جای آن داشت که آن زبان نزول قرآن به آن زبان سؤال شود که چرا با این‌که مخاطبان عرب بودند، قرآن به زبان دیگری نازل شد. پس نزول قرآن به زبان عربی در درجه اول امری طبیعی است.

اما نازل شدن قرآن به زبان عربی به معنای اختصاص آن به ملت عرب زبان نیست، بلکه، چون روح و محتوا و پیام قرآن همگانی و جهانی است، این کتاب آسمانی برای همه انسان‌ها است و در آیات قرآن نیز این معنا تأکید شده است. از سوی دیگر، برای جهانی بودن قرآن، لازم نیست حتماً قرآن به زبان ما باشد، بلکه همین که قرآن و مفاهیم و پیام‌های آن به زبان ما ترجمه شود، حجت بر ما تمام می‌شود و بهانه‌ای برای ایمان نیاوردن نخواهیم داشت.

در جستجوی امید



حجت‌الاسلام حسین عربی

بیابیم، «معنویت» حلقه فراموش شده در مسیر رشد نسل جوان است. وقتی جوان ما از ابتدای کودکی یا نگاه یک‌سویه به هستی بزرگ می‌شود و ذهن او را به این سو جهت می‌دهند که سعادت بشر تنها در گرو عوامل مادی و دنیایی می‌باشد، زمانی که این عوامل در معرض آسیب قرار می‌گیرند احساس سرخوردگی و ناامیدی در او پدیدار می‌شود و گمان می‌کند زندگی به آخر رسیده و تمام انگیزه خود را برای ادامه مسیر از دست می‌دهد.

برای جوانی که در مسیر زندگی به این مرحله می‌رسد هیچ قدرت بازدارنده‌ای وجود ندارد چراکه احساس می‌کند چیزی برای از دست دادن ندارد و همین افکار او را در معرض خطرات جدی قرار می‌دهد.

اگر جوانان جایگاه حقیقی خود به‌عنوان یک انسان را بشناسند به این مطلب خواهند رسید که اگر تمام زندگی مادی آسیب ببیند به‌هیچ‌وجه دنیا به آخر نمی‌رسد و هم‌چنان این انسان است که با به‌کارگیری ظرفیت‌ها و توانمندی که خداوند در وجود او قرار داده می‌تواند مشکلات به وجود آمده را حل نماید.

اما متأسفانه بعضی از نسل جوان به خاطر باورهای ناصحیح نسبت به عالم هستی زمانی که دنیای ساخته ذهن‌شان ویران می‌شود خود را تمام شده می‌بینند. در این میان عده‌ای با این نگاه که چیدمان ذهن آن‌ها ابراد داشته، بدون در نظر گرفتن این مطلب که بسیاری از این کمبودها و احساس‌های ناگوار ریشه در عدم توجه به بُعد الهی انسان دارد، دست به دامان روش‌هایی برای موفقیت و ایجاد انگیزه می‌شوند که توسط افرادی شبیه به خود آن‌ها طراحی شده است. آنچه امروزه به‌عنوان کتاب‌هایی با موضوعات موفقیت، مثبت‌اندیشی و... در میان جوانان رواج پیدا کرده از همین دست می‌باشد. کتاب‌هایی که در برخی موارد، بی‌خیالی و رفتارهای منفعلانه را راهکاری برای مواجهه با مشکلات پیشنهاد می‌کنند که خود این روش‌ها به افسردگی و رکود در زندگی منجر می‌شود. در بعضی از این کتاب‌ها آن‌چنان دنیا را دل‌چسب و خالی از مشکل توصیف می‌کنند که فرد غرق در امور مادی می‌شود و روز و شب خود را برای آبادی دنیایی خویش صرف می‌کند.

البته بیان این مطالب به معنای نفی کلی این کتاب‌ها نمی‌باشد بلکه در برخی موارد مطالعه این دست کتاب‌ها از سقوط افراد در پرتگاه جلوگیری می‌کند، اما برای بازگشت به مسیر صحیح زندگی حرف قابل توجهی ندارند. در بسیاری از کتاب‌ها نویسنده تجربه‌های شخصی خود را بیان کرده و سعی دارد این را به‌عنوان نسخه‌ای که قابل استفاده برای همگان است تجویز کند، درحالی‌که

این روزها وقتی در کوچه و خیابان قدم می‌زنیم جوان‌هایی را می‌بینیم که گویی نمی‌دانند در پی چه هستند و سردرگمی را می‌توان از رفتار آن‌ها دریافت. دیدن این صحنه‌ها علاوه بر این که بسیار درآورد است یک سؤال مهم در ذهن ایجاد می‌کند.

چرا جوانی که باید سرشار از نشاط و پویایی باشد و نیروی جوانی را برای زندگی خود و جامعه پیرامونش صرف کند، تا این اندازه ناامید و بدون انگیزه در حال گذران لحظات باارزش عمر است؟

شاید اولین پاسخی که به این سؤال بدهیم این باشد که مشکلات اجتماعی و اقتصادی و نبود یک شغل مناسب و درآمدی که بتواند زندگی این جوانان را تأمین کند عامل اصلی این ناامیدی و نبود انگیزه است. هم‌چنان که خداوند متعال در سوره فصلت آیه ۴۹ می‌فرماید: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ إِنَّ سَأْلَهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقُ فَنُطَ» انسان از درخواست خوشی و رفاه خسته نمی‌شود و اگر تنگدستی و سختی به او برسد به شدت مأیوس و ناامید می‌شود.

قطعاً این عوامل تأثیر بسزایی در چگونگی زیست هر انسانی دارند و فراهم بودن این شرایط نوبتبخش یک زندگی قابل قبول برای تمامی افراد است.

اما با این پاسخ زندگی انسان با انبوهی از توانمندی و ظرفیت‌های بالقوه در دست‌های از عوامل مادی خلاصه می‌شود. آیا موجودی که آفریننده هستی بعد از خلقت او بر خود تبریک و آفرین گفت تا این اندازه محدود و ناتوان است که با نبود برخی شرایط مادی و دنیایی زندگی‌اش با چالش روبرو شود و با نادیده گرفتن قدرت انسانی خود در ورطه ناامیدی گرفتار شود؟

مقام و رتبه‌ای که خداوند متعال برای انسان در نظر گرفته آن قدر والا است که او را از تمامی مخلوقات هستی جدا می‌سازد. بر اساس آیه ۳۰ سوره بقره خداوند انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است.

چگونه می‌شود جوانی که قرار است جانشین خالق هستی باشد و رشحاتی از صفات خداوندی در او نمایان شود به مرحله‌ای برسد که نداند در این دنیا چکاره است و با سردرگمی از حرکت به سمت اهداف بلند انسانی بازماند؟ پاسخ به این سؤال را باید در مراحل رشد و تربیت جوانان

(سهراب سپهری)

۱) «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»

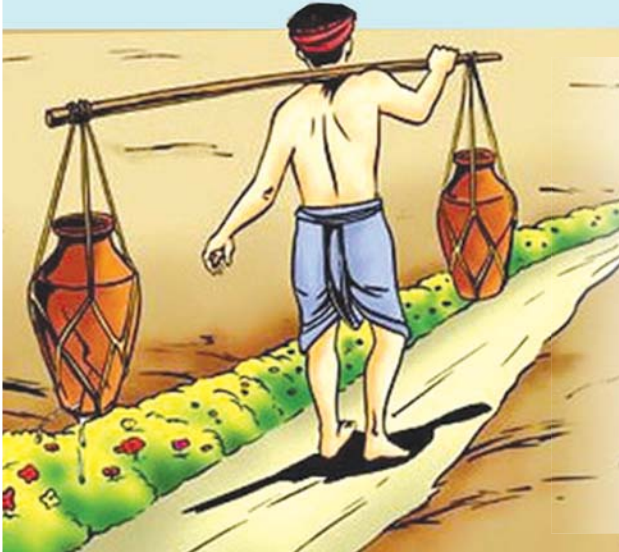
۲) «وَأَذِّقْ لِكُلِّ رَجُلٍ لِمَلَائِكَةٍ أَيْنَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَرْضٍ خَلِيقَةً» و آن زمان را یاد آر که هروردگارت به فرشتگان گفت: به‌یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم»

۳) سوره نساء آیه ۱۰۴

۴) سوره طلاق آیه ۷ / سوره شرح آیه ۵ و ۶

۵) سوره روم آیه ۶۰

هر شکستی، شکستی نیست



در افسانه‌های هندی آمده است که مردی هر روز دو کوزه بزرگ آب به دو انتهای چوبی می‌بست. چوب را روی شانه‌اش می‌گذاشت و برای خانه‌اش آب می‌برد. یکی از کوزه‌ها کهنه‌تر بود و ترک‌های کوچکی داشت. هر بار که مرد مسیر خانه‌اش را می‌پیمود، نصف آب کوزه می‌ریخت. مرد دو سال تمام همین کار را می‌کرد. کوزه سالم و نو مغرور بود که وظیفه‌ای را که به خاطر انجام آن خلق شده، به طور کامل انجام می‌دهد؛ اما کوزه کهنه و ترک خورده شرم‌منده بود که فقط می‌تواند نصف وظیفه‌اش را انجام دهد. هر چند می‌دانست آن ترک‌ها حاصل سال‌ها کار است. کوزه پیر آنقدر شرم‌منده بود که یک روز وقتی مرد آماده می‌شد تا از چاه آب بکشد، تصمیم گرفت با او حرف بزند. او گفت: «از تو معذرت می‌خواهم. تمام مدتی که از من استفاده کرده‌ای، فقط از نصف حجم من سود برده‌ای، فقط نصف تشنگی کسانی را که در خانه‌ات منتظرند، فرو نشانده‌ای.»

مرد خندید و گفت: «وقتی بر می‌گردیم با دقت به مسیر نگاه کن.»

موقع برگشت، کوزه متوجه شد که در یک سمت جاده - سمت خودش - گل‌ها و گیاهان زیبایی روئیده‌اند.

مرد گفت: «می‌بینی که طبیعت در سمت تو چقدر زیباتر است؟ من همیشه می‌دانستم که تو ترک داری و تصمیم گرفتم از این موضوع استفاده کنم. این طرف جاده بذر سبزیجات و گل پخش کردم و تو هم همیشه و هر روز به آنها آب می‌دادی. به خانه‌ام گل برده‌ام و به بچه‌هایم کلم و کاهو داده‌ام. اگر تو ترک نداشتی، چطور می‌توانستم این‌کار را بکنم؟»

آموزش مجازی

و مشکلات یادگیری



دکتر احمد اکبری

مشکلات یادگیری در درس ریاضی و دیکته و خواندن و نوشتن را داشته که درمان نشده است، می‌توان گفت نوجوان مبتلا به اختلال یادگیری درمان نشده است، اما اگر دانش‌آموز تا دوره دبیرستان در درس وضعیت خوبی داشته و در دوران کرونا به دلیل مسائل آموزش نادرست، مسائل خانواده یا مشکلات عاطفی این شرایط را ندارد دچار افت تحصیلی شده است. استمرار مشکلات یادگیری باعث بروز مشکلات عاطفی مانند افسردگی، اضطراب و در ادامه سبب آموزش ناقص می‌گردد.

بی‌علاقگی و نداشتن هدف و بی‌انگیزگی فرزندان به درس خواندن از مهمترین عوامل سرگرم شدن به بازی‌های تلفن همراه و رایانه است. در این شرایط رفتن به سمت بازی‌های رایانه‌ای و استفاده مداوم از گوشی موبایل معلول علتی است به نام نارسایی آموزش و یادگیری ناقص که ابتدا باید بر آن غلبه نمود. این مهم از اصلاح آموزش و کارآمدی یادگیری شروع می‌شود. برای رفع مشکلات آموزش و یادگیری بهتر، آموزش انفرادی (فردبه‌فرد) بسیار کمک‌کننده است.

در آموزش‌های انفرادی لازم است فضای یادگیری خالی از موانع مزاحم و محرکات محیطی باشد هم‌چنین زمان آموزشی وابسته به توانمندی و میزان توجه دانش‌آموز وابسته است. در مقطع ابتدایی میزان توجه به روند آموزش ۱۰ تا ۱۵ دقیقه است و بعد از سپری شدن این مدت حتماً باید به کودک استراحت بدهیم. این روش برای آموزش فرزندان بسیار کمک‌کننده است.

برای کاهش بی‌میلی به درس از به چالش کشیدن کودک پرهیز شود، سعی گردد ابتدا مواردی را که کودک می‌داند سؤال شود؛ به عبارتی در آموزش از توانمندی‌ها به سمت ناتوانی‌ها برویم.

سعی شود روابط دوستانه با کودک داشته باشید، چراکه تشویق و ارتباط دوستانه با فرزندان و دانش‌آموزان در افزایش یادگیری آن‌ها بسیار مؤثر است.

پیش مطالعه دروسی که بنیاد آموزش ببینند نیز راهگشاست. استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های مطالعه همراه با برنامه‌ریزی درسی برای فراگیری دروس نیز نقش به‌سزایی در یادگیری مطلوب دارد.

نتیجه آن که برای غلبه بر مشکلات یادگیری در پسا کرونا می‌بایست چرخه معیوب یادگیری و مشکلات احتمالی در این فرایند را اصلاح نمود تا کودک و نوجوان به لذت یادگیری رسیده و بدین ترتیب برای ورود به چرخه آموزش علاقه‌مندی خود را به دست آورد و در شرایط مطلوب به‌عنوان رکن مهم آموزش و یادگیری نقش خود را ایفا نماید.

البته نباید توجیهی بر تلاش نکردن و یا کم‌کاری والدین و مربیان در امر یادگیری دانش‌آموزان شود، والدین باید کلاس‌های مجازی فرزندان را جدی بگیرند. خانواده‌ها باید بدانند در فضای مجازی دانش‌آموز نوجوان به‌صورت آنلاین حضور دارد و انجام تکالیف درسی و دست‌ورعمل‌ها هیچ تفاوتی با کلاس‌های حضوری ندارد و دانش‌آموزان هم موظف به انجام آن با مشارکت والدین هستند، فرزندان که مشکلات بیش فعالی و اختلال یادگیری و مسائل رفتاری دارند باید والدین نظارت و مشارکت بیشتری بر آموزش آنلاین آنها داشته باشند.

والدین استرس‌ها را از فرزندان دور کنند و مرتب منفی‌بافی نکنند و دیگر از نکات منفی آموزش آنلاین صحبت نکنند چرا که این نوع رفتارها باعث ایجاد ناامیدی و افزایش استرس فرزند نوجوان و در ادامه مشکلات یادگیری و بعضاً اختلال یادگیری می‌شود، در صورت بروز این شرایط باید مشخص گردد:

آیا دلیل اختلال یادگیری کودک تحولی و رشدی است؟ یا این‌که کودک از اول دبستان در خواندن، دیکته، ریاضی و بدخط بودن مشکل داشته و از آن زمان درمان نشده است؟

اگر فرزند در دوره دبستان هم

با توجه به همه‌گیری کرونا آموزش آنلاین فرزندان امری اجتناب‌ناپذیر برای خانواده‌ها بود، در واقع با شیوع بیماری کرونا و تعطیلی مدارس، آموزش آنلاین با وجود مزیت‌هایی که داشته یک نوع دیگر از روش آموزش را به خانواده آموخت. در این میان نگرانی والدین از سلامت فرزندان و نگرانی مسئولان از تبعات آینده آموزش مجازی برای نظام تعلیم و تربیت هر دو بجا و منطقی است.

در ابتدای شیوع بیماری کرونا خانواده‌ها این کلاس‌ها را چندان جدی نگرفتند؛ اما آموزش تعطیل نمی‌شود، پدر و مادر مقتدر باید از فرزند نوجوان بخواهند در این کلاس‌ها همانند کلاس حضوری قواعد و قوانین را رعایت کنند. مشکلات یادگیری دانش‌آموزان نوجوان در دوران شیوع کرونا را باید درک کرد،



تأمل



زینت تازه‌دل

صرفاً جهت اطلاع

منابع تاریخی نشان می‌دهند ارزش برابری پول ملی ایران با پول‌های معتبر جهانی در مقاطع تاریخی مختلف به این شرح بوده است:

در زمان شاه طهماسب صفوی، یعنی در سده شانزدهم میلادی، واحد پول ایران «شاهی» بود و هر ۲۰۰ شاهی برابر با یک «تومان» -طبق مندرجات سفرنامه جنکینسون- در آن زمان هر شاهی با یک شیلینگ انگلیس برابر بود. هر پوند استرلینگ برابر با ۲۰ شیلینگ است. بنابراین، یک تومان ایران برابر بود با ۱۰ پوند انگلیس. یعنی، ارزش پول ایران ده برابر پول انگلیس بود.

در سده هیجدهم میلادی، ارزش تومان ایران به تدریج کاهش یافت و ارزش پوند انگلیس افزایش. در نیمه اول سده نوزدهم میلادی، یعنی در دوران سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار، دو پوند استرلینگ برابر با یک تومان ایران شد. در این زمان یک پوند برابر بود با ۲۵ فرانک فرانسه و ۱۰ روپیه هند. یعنی، یک تومان ایران برابر بود با ۱۲/۵ فرانک فرانسه. در همین زمان، یک تومان ایران با دو دلار و پنجاه سنت آمریکا برابر بود.

پس از قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ق. ارزش پول ایران سیر نزولی را آغاز کرد؛ با قتل ناصرالدین‌شاه (۱۸۹۳) این کاهش ادامه یافت و با انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۷) شدت گرفت. اندکی قبل از قتل ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۸۹۱ یک پوند استرلینگ برابر با ۳۲/۵ قران بود که، اندکی پس از قتل ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۸۹۴ به ۴۸/۵ قران رسید. ده قران برابر با یک تومان بود. یعنی در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه ارزش پوند بریتانیا ۳۲/۵ برابر تومان ایران و پس از قتل او، در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه، حدود ۴/۸۵ برابر تومان ایران شد.

پس از انقلاب مشروطه یک پوند برابر با ۶۰ قران بود یعنی ارزش پوند انگلیس شش برابر تومان ایران شد. در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم میلادی، تا جنگ اول جهانی، یک پوند انگلیس تقریباً برابر با ۵ دلار آمریکا بود. بنابراین، در دوران مظفرالدین‌شاه ارزش دلار آمریکا و تومان ایران تقریباً یکسان بود. در زمان سقوط رضاخان و ورود ارزش‌های متفقین به ایران (۱۳۲۰ ش) دلار آمریکا تقریباً یک و نیم تومان ایران بود؛ یعنی با ۱۵ ریال میشد یک دلار خریداری کرد. در سال ۱۳۳۲، یعنی در اواخر دولت دکتر مصدق و زمان کودتای ۲۸ مرداد، یک دلار آمریکا معادل ۹۰ ریال ایران (۹ تومان) و یک پوند استرلینگ برابر با ۲۳ تومان بود. در پایان سلطنت محمدرضا پهلوی و در دوره‌هایی که صادرات نفت خام در قله تاریخی قرار داشت، یک دلار آمریکا تقریباً ۷ تومان ایران و یک پوند انگلیس تقریباً ده تومان ایران ارزش داشت. در این زمان ارزش یک روپیل شوروی حدود ده تومان ایران یعنی تقریباً برابر با پوند استرلینگ بود. یک فرانک فرانسه ۱۶ ریال و یک مارک آلمان غربی ۳۲ ریال ارزش داشت.



بچه مردم انبشتینه!

مريض شدن، دقیقاً در روز

امتحان جغرافی

اگر من دقیقاً روز امتحان جغرافی و یک روز قبل از امتحان ریاضی مریض بشم: تو رو خدا ببینش! از ترس امتحان جغرافی خودش رو زده به مریضی! آخه بچه! جغرافی هم شد درس؟ حفظ کردن اسم چهارتا دریا و جنگل هم کاری داره؟ ای خدا! من ازت یه بچه خواستم که دکتر و مهندس بشه، بعد این رو گذاشتی تو دامن من که از ترس امتحان جغرافی سه روز تب می‌کنه!

اگر بچه‌ی مردم دقیقاً روز امتحان جغرافی و یک روز قبل از امتحان ریاضی مریض بشه: ماشاءالله! عقل رو دیدی؟! خودش رو زد به مریضی که یک روز بیش‌تر بشینه ریاضی بخونه! حالا اگر بچه‌ی من بود، همچین می‌دوید و می‌رفت جغرافی بیست می‌گرفت که انگار اورست رو فتح کرده؛ اما بچه‌ی مردم عقل داره. می‌گه با جغرافی که آدم به جایی نرسیده خواهر! مهم ریاضیه، فردا می‌گن طرف ریاضی بیست شده؛ اما جغرافی کی یادش می‌مونه آخه! ای خدا!...

آفتادن در رودخانه

روز تعطیلی!

اگر من یه روز تعطیل بیفتم توی رودخانه و در آستانه‌ی غرق شدن باشم: دلیل شی بچه! یه تفریح رو هم نتونستی به ما ببینی؟! گفتیم بریم خیر سرمون وسط علفا یه چرخی بزیم دلمون واشه، بیا! کم مونده بود این رو هم عزا کنه برامون! بگیر خودت رو خشک کن سرما نخوری یه هفته کارم بشه مریض داری! جونت بالا بیاد بچه که جز دردرس چیزی نداری!

اگر بچه‌ی مردم روز سیزده به در بیفته توی رودخانه و در آستانه‌ی غرق شدن باشه:



بنیامین افشاری

حتماً ضرب‌المثل «مرغ همسایه غازه» رو شنیدید؛ اما به نظر بنده این ضرب‌المثل ورژن‌های جدیدتر و کاربردی‌تری هم داره؛ مثلاً این‌که «بچه‌ی مردم انبشتینه» در واقع الان طوری شده که بچه‌ی مردم هر کار بکنه خوبه و اگر همون کار رو ما بکنیم، می‌زنن توی سرمون. برای این‌که به عمق این حرف پی ببرید، بد نیست بین واکنش‌های متفاوت پدر و مادرها به کارهای یکسانی که بچه‌ی خودشون و بچه‌ی مردم انجام می‌دن با هم مروری داشته باشیم.

خرید میوه‌ی لک و پیسی

یا سبزی پلاسیده

اگر من میوه‌ی لک‌دار یا سبزی پلاسیده بخرم: خاک بر سر بی‌عرضه‌ات! زبون نداشتی بگی آقا اینا رو نده؟! چشم نداشتی ببینی داره هر چی میوه‌ی گندیده و سبزی جویده شده است می‌ده به تو؟ اینم شانسی منه که بچه‌ام عرضه‌ی خریدن یه میوه هم نداره، ای خدا!...

اگر بچه‌ی مردم میوه‌ی لک‌دار یا سبزی پلاسیده بخره: چشمم کف‌پاش! می‌بینی چقدر به فکره! از الان حواسش به دخل و خرج هست! به فکر اون بابای بیچاره شه که از صبح تا شب جون می‌کنه برای یه لقمه نون. میره لک و پیسی‌ها رو سو می‌کنه ارزون‌تر می‌خره می‌آره. مردم بچه دارن، منم بچه دارم، همچین میوه گلچین می‌کنه انگار قراره براش خواستگار بیاد!

وای خدا... بمیرم برآش! یه روز اومد تفریح‌ها، چشمش زدن، از بس که آقاس! خدا رحم کرد خواهر! نمی‌تونن ببینن دیگه بچه به این آقایی، ماشاءالله... باز خدا رحم کرد چیزیش نشد... بگیر خودت رو خوب خشک کن که یه وقت سرما نخوری خاله‌جون که دیگه طاقت مریض شدنت رو نداریم... بگیر فدات شم!

سربازی نرفتن در

هجده سالگی

اگر من کنکور قبول شوم و دیگر لازم نباشد سربازی بروم: از ترس این که دو تا بشین پاشو بره، یه سال خودش رو حبس کرد تو اون اتاق و آن‌قدر درس خوند تا یه جهنم دره‌ای قبول بشه و لازم نشه بره سربازی! حالا انگار اونا که درس خوندن چی شدن، دکترهاش بیکارن به خدا! می‌رفتی سربازی شاید یک کم مرد می‌شدی پسرا! تا کی می‌خواهی دستت جلوی ما دراز باشه؟! حتماً خرج دانشگاهت رو هم باید من بدم! اصلاً خودم زنگ می‌زنم بیان ببرنت سربازی! به خدا زنگ می‌زنم...

اگر بچه‌ی مردم کنکور قبول نشود و بعدش هم سربازی نرود: حالا چه خبره مگه؟! بیچاره یه سال درس خونده، حالا قبول نشده که نشده. دنیا که به آخر نرسیده. خدا می‌دونه چه دوز و کلکایی مردم سوار می‌کنن برای این‌که کنکور قبول بشن. آن‌قدر هم دانشگاه زدن که دیگه مدرک ارزش نداره. اصلاً همون بهتر که قبول نشد! سربازی هم می‌ره؛ حالا یک کم استراحت کنه، خستگی کنکور از تنش در بره، وقت هست برای سربازی؛ حیف این قد و قامت نیست سینه خیز بره؟! حیف این پوست نیست زیر آفتاب بسوزه؟!...

نکته‌هایی برای ارتباط بهتر والدین با نوجوانان

آگاهی پشتوانه‌ای برای رفع نگرانی



سیما معبودی

با فرزند نوجوانم چطور رفتار کنم؟ این سوال کلیدی و اساسی بسیاری از والدین ایرانی است که فرزندان در دوره بلوغ و رشد دارند. آنها همیشه نگرانند که نوع مواجهه با فرزندان باید چگونه باشد که در مسیر تربیت صحیح قرار گیرند. استقلال خواهی و روحیه سرکشانه نوجوانان، همیشه والدین را دچار تعجب و گاه ناراحتی می‌کند، اما خیلی از مسائل پیش آمده طبیعی است فقط باید شرایط را درک کرد و در کنترل خود در آورد. مطلب پیش‌روی شما تلاش کرده است تا به برخی دغدغه‌ها و نگرانی‌های والدین پاسخ بگوید و راه تربیت فرزندان را برای والدین هموارتر و و کم مشکل‌تر کند.

توجه به کسب هویت نوجوانان

اگر در زمان نوجوانی، فرزندان احساس ارزشمندی کنند، هویت مثبت از خود پیدا می‌کند و این مسئله به او کمک می‌کند که در آینده با هر فشاری و هر شرایطی که مواجهه شد، تصمیم به انتخاب درست با ملاک‌ها و معیارهای خودش بگیرد. نوجوان نیاز دارد به عنوان فردی مستقل به زندگی‌اش جهت دهد، احساس ارزشمندی کند، از وابستگی‌ها رهایی یابد و بالاخره بتواند برای استقلال مالی، تحصیلی، شغلی، ازدواج و آینده خود برنامه‌ریزی کند.

مسئولیت دادن به فرزندان

به نوجوانان مسئولیت بدهید. زمانی که به او مسئولیت می‌دهید که اتاقش را مرتب کند، نباید بگویید اتاق خودش است؛ شما همین مسئولیت را به او دادید؛ بنابراین تحسینش کنید، از او قدر دانی کنید، جلوی دیگران بگویید شکر خدا یا سمن کمک کارم است و اگر جدای از مسئولیتش، کوچکترین کاری انجام داد، بگویید و به او بفهمانید و بگویید می‌دانم وظیفه تو نیست، انتظاری هم از تو ندارم ولی این کار را که انجام می‌دهی، باعث می‌شود نگاهم به تو عوض شود و حس خوبی داشته باشم.

برآورده کردن نیازهای پایه

نوجوان مثل بقیه افراد نیازهای اولیه‌ای دارد که همان نیازهای جسمانی و فیزیولوژیک آنهاست، زیرا رشد جسمانی و احساسی را با هم تجربه و نسبت به دنیا هویت پیدا می‌کنند و جهان بینی‌شان هم شکل می‌گیرد. این نیازها همزمان می‌شود و به همین دلیل والدین باید تنها نکته‌ای که به یاد داشته باشند «به اندازه، بجای و به موقع نیازشان را برآورده کنند.»

قاطع و جدی بودن

در کنار تمام اصول برقراری رابطه انسانی با کودک و نوجوان، اصل قاطع و جدی بودن مطرح می‌شود، متأسفانه برخی والدین با فرزندان یا بسیار خشک و رسمی هستند و یا بسیار مهربان و نرم. قاطع بودن به معنای جدی و عصبانی و خشونت و سخت‌گیری نیست. قاطع بودن به معنای این است که قانونی که با هم تعریف کردیم، باهم به اجرا بگذاریم. اگر والدین با فرزندان در جایی از این قواعد خطا کردند، می‌توانیم برای بار اول درباره دلیل خطا صحبت کنیم و بار دوم برای این که چرا تکرار شد صحبت کنیم و اگر بار سوم اتفاق افتاد آنجا بررسی کنیم شاید قانون ما غلط است.

مشورت کردن و خودتصمیم‌گیری

با فرزندان تان رابطه برقرار و با آنها مشورت کنید. به بچه‌ها باید تصمیم گرفتن را یاد بدهیم. زندگی ما با تصمیم‌هایمان می‌گذرد. مهمترین کاری که انجام می‌دهیم، تصمیم‌گیری و انتخاب است. در اصل مشورت کردن چند نکته وجود دارد، این که ما برای تو ارزشی قائل هستیم، این که تو را به عنوان یک شخصیت مستقل پذیرفتیم، تو برای ما محترم هستی.

ایجاد امنیت روانی

خانواده، مهم‌ترین کانون تأمین‌کننده نیازهای روانی فرزند است. خانه و خانواده را می‌باید مهم‌ترین کانون تأمین‌کننده نیازهای روانی یک نوجوان بدانیم؛ چرا؟ چون در این سن مستقل می‌شوند، خیلی راحت یا تحت تأثیر محیط هستند یا قرار می‌گیرند و دوست دارند با هم سن و سال خودشان باشند و وقت بیشتری را در بیرون از خانه بگذرانند. پس باید اصل ما این باشد که فضای خانه و خانواده، سرشار از امنیت و آرامش و حتی جذابیت باشد.

برخورد مثبت و مثبت فکر کردن

وقتی با نوجوان رویه رو می‌شوید، حتی اگر از او عصبانی هستید، نه با حرکات بدن تان و نه با زبان تان نباید با او مواجه شوید یعنی او نباید احساس کند که شما می‌خواهید به او حمله، تنبیه، قضاوت یا او را ارزیابی کنید. عبارات و کلماتی هم که استفاده می‌کنید، باید همه مثبت باشند، تشویقی برای تغییر باشد؛ ابتدا با یک نکته مثبت از نوجوان تان شروع کنید، سپس مطلب اصلی که مدنظر تان است بگویید و درباره آن مسئله صحبت کنید و مجدد یک نکته مثبت بگویید.

پرهیز از مقایسه کردن

تفاوت‌های موجود در انسان‌ها، بیانگر این نکته است که پدر و مادر باید مطابق روحیه، علایق، توانمندی‌ها، استعدادها و ویژگی‌های فرزند خود رفتار کنند. ما وقتی هم سن و سال شما بودیم، با شکلاتی خوشحال می‌شدیم. حالا الان باید فلان چیز را برای شما بگیریم. «به نوجوان تان اعتماد کنید. به آنها اجازه بدهید در مورد امور تصمیم‌گیری کنند.» آنها هم شبیه ما بودند، اما در دنیایی مدرن‌تر، سخت‌تر، سردتر، از لحاظ حوزه ارتباطی، بدترین کاری که ما می‌توانیم انجام بدهیم، مقایسه کردن است.

برقراری ارتباط کلامی و عاطفی

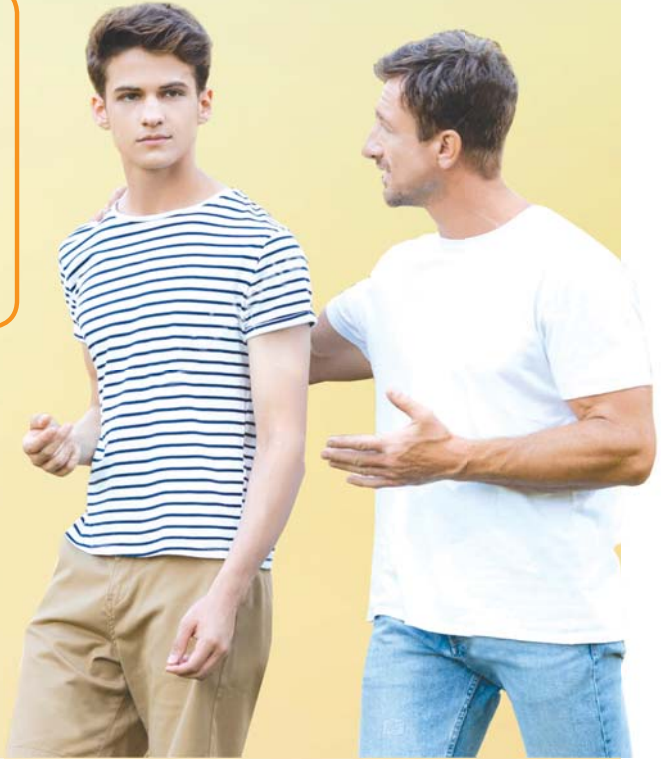
در هر فرصتی که پیش می‌آید، با فرزندان خود صحبت و با آنها در یک فضای گرم و صمیمانه ارتباط کلامی و عاطفی برقرار کنید. مثلاً وقتی می‌بینید بچه نوجوان تان از ساعت ۱ تا ۳ بعدازظهر در اتاقش هست و در اتاق هم بسته، شما می‌توانید از این فرصت استفاده کنید. تحقیقات نشان می‌دهد هرچقدر خانواده‌ها در سن نوجوانی فرزندان، برای نزدیک شدن به آنها ارتباطات کلامی و غیر کلامی بین همه اعضای خانواده برقرار و به او محبت کنند و او احساس کند مورد توجه است؛ نوجوان بیشتر و بهتر این سن را پشت سر می‌گذارد.

پرهیز از افراط و تفریط

سعی کنید با نوجوانان، بر اساس اصل اعتدال رفتار کنید. اصل ارتباط با نوجوان اصل اعتدال است؛ مقررات و انضباط را تعیین کنید. برای اعمال مقررات سعی کنیم در مرحله اول شما پایبند باشید. «پدری که خودش سیگار می‌کشد، نمی‌تواند به نوجوانش بگوید سیگار بد است و نکش. مادری که خودش مدام با گوشی همراه بازی می‌کند، نباید به دختر نوجوانش بگوید این کار را نکن.» از طرفی هم استبداد به درد نمی‌خورد. «باید از والدین بخواهیم با ما کار نداشته باشند، به این دلیل که ما به یک حد رسیده‌ایم» یا «والدین بگویند: تو با من کار نداشته باش، آب از سر ما گذشته است.» این جملات را وقتی به نوجوانان می‌گوییم، اعتدال از بین می‌رود.

پرهیز از تحمیل کردن

گاهی پدران و مادران تأکید می‌کنند که وقتی به سن شما بودیم، این‌گونه رفتار می‌کردیم، این‌گونه لباس می‌پوشیدیم و... و نظایر آن را از فرزندان خود انتظار دارند. «چیزی با کسی را به نوجوانان تحمیل نکنیم.» بدترین تحمیلی که به نوجوانان می‌کنیم این است که از او می‌خواهیم مثل ما باشد. یادتان باشد دنیا تغییر کرده و بر اساس این تغییرات، روحیات و نیازهای ما هم تغییر کرده است.



چگونه کودکان را با محرم و کربلا آشنا کنیم؟

پرسش‌های فرزندانمان باشیم.



فاطمه مجیدی

آموزش بر اساس سن

یکی از اقدام‌های مهم والدین در زمینه آموزش واقعه کربلا و عاشورا به فرزندان‌شان، این است که آرام‌آرام و گام به گام فرزندان‌شان را با این مسأله آشنا کنند و بهترین روش آموزش هم این است که به هر کودکی با توجه به سنی که دارد، آموزش داده شود. کودکانی که سن کمی دارند و هنوز درک قابل توجهی از محرم و کربلا ندارند، می‌توانند با الگوبرداری از پدر و مادر خود با این موضوع آشنا شوند. مثلاً وقتی ببینند، پدر و مادر خود لباس مشکی بر تن کرده‌اند، آنها هم لباس مشکی می‌پوشند و همراه آنها به مراسم عزاداری امام حسین (ع) می‌روند.

حرف زدن درباره واقعه عاشورا

کودکانی که سن بالاتری دارند و نزدیک به دوره نوجوانی هستند، درک بالاتری دارند و دامنه لغات آنها تکمیل شده، با حرف زدن می‌توان آنها را با عاشورا و محرم آشنا کرد. می‌توان برای آنها با زبان ساده و به صورت روان از واقعه عاشورا و کربلا سخن گفت. والدین فقط باید توجه داشته باشند که از زیاده‌گویی و جزئی‌گویی خودداری کرده و داستان را با کلمات بسیار ساده و روان توضیح دهند.

حضور در مراسم مذهبی

محرم و مراسم عزاداری این ایام یک فرصت تربیتی برای خانواده‌ها، کودکان و جامعه است. وقتی یک کودک ببیند که پدر و مادر و بقیه اعضای خانواده‌اش لباس مشکی می‌پوشند، او هم این اشتیاق را به دست می‌آورد و هم در ذهنش به کنجکاوی نسبت به این اتفاق می‌رسد. همین تجربه کردن بهترین فرصت یادگیری است و بذل آشنایی با محرم و امام حسین (ع) را در دل بچه‌ها می‌کارد.

زبان کودکانه

پدر و مادر باید بدانند که محبت اگر بر پایه شناخت نباشد، عمق چندانی نمی‌گیرد و نمی‌تواند تأثیر خود را تا کل زندگی فرد گسترش دهد. بهتر است زبان انتقال، زبان کودکانه و در قالب داستان باشد. در کودکی بیشتر پایه ارتباط فرد با اهل بیت علیهم‌السلام بر مبنای محبت است نه مفاهیم انتزاعی؛ اما اگر با فرزند نوجوان روبه‌رو هستیم، باید این مفاهیم ارزشمند را به شکلی عمیق‌تر برای آنها بازگو کنیم. بدهی است که نمی‌توانیم چیزی را بگوییم و آموزش دهیم که خودمان آن را نشناسیم پس بهتر است با مطالعه و بالا بردن اطلاعاتمان، یک مرجع خوب برای

مسئولیت دادن به کودکان

یکی دیگر از راه‌ها برای آشنایی کودکان با محرم و ایجاد عشق و محبت نسبت به این خاندان، مسئولیت دادن در مراسم امام حسین (ع) به کودک است. این که از کودک بخواهیم کفش‌های عزاداران حسینی را مرتب و یا در تقسیم نذری به آنها کمک کند، همچنین در آماده‌سازی هیئت از آنها کمک بگیریم و یا از کودکانمان نظر بخواهیم که کتیبه یا پرچم را کجا نصب کنیم و یا برای نصب آن از آنها کمک بگیریم، امر بسیار مهمی است.

محرمی کردن فضای خانه

با توجه به این که برنامه‌های تلویزیونی کودک در این ایام فضایی آرام‌تر و محزون‌تر دارند و کویچه و محله هم نشانه‌های زیادی از حضور عزاداری مذهبی دارند، سعی کنید رنگ و بوی خانه را هم با این فضا هماهنگ کنید، بسیاری از خانواده‌ها در این روزها خودشان مراسم عزاداری بر پی می‌کنند یا نذری می‌دهند، اما در خانه‌هایی که چنین مراسمی بر پی نیست، والدین به خصوص مادر، بهتر است تغییراتی در فضای خانه ایجاد کند که نشان دهنده هم‌سویی با عزاداری‌ها باشد. حتماً قرار نیست با صدای بلند، مداحی بخش کنید، بلکه با خواندن قرآن و دعا می‌توانید فضای خانه را محرمی و حسینی کنید.

وقت زیاد نگذارید

خیلی از پدر و مادرها فکر می‌کنند برای دادن آموزش‌های مذهبی به فرزندان‌شان باید زمان زیادی را بگذارند. آنها ممکن است ساعات زیادی را در طول روز به مسجد و هیئت‌های مذهبی بروند و فرزندان‌شان را هم با خود ببرند. این کار می‌تواند روی کودکان به ویژه کودکان کوچکتر تأثیر منفی بگذارد. کودکان در این شرایط خسته می‌شوند و حوصله‌شان سر می‌رود و همین مسأله می‌تواند باعث شود که کودکان علاقه‌ای

به حضور در این گونه آیین‌ها نداشته باشند و اینجاست که دلدزدگی در آنها ایجاد می‌شود. پس سعی کنید تا زمانی که فرزندان خسته نشده است، در آیین‌های مذهبی حضور پیدا کنید.

کتاب‌های عاشورایی

یکی دیگر از راه‌ها برای آشنا کردن کودکان با محرم و واقعه عاشورا، خرید کتاب‌های عاشورایی برای آنهاست. روزهای محرم خوب است بچه‌هایمان را به کتابفروشی ببریم و کتاب‌هایی درباره واقعه عاشورا و کربلا و حتی اگر شده کتاب رنگ‌آمیزی پرايشان بخیریم تا بچه‌ها با قصبه محرم و صفر آشناتر شوند.

خلاقیت عاشورایی

تا جایی که شده با خلاقیت کودکان را با معارف عاشورایی آشنا کنیم تا نتیجه بهتری بگیریم؛ مادرها با درست کردن سربندها و یا با نذری‌های متفاوت، با قصه‌های تازه، داستان کربلا را برای بچه‌ها بیان کنند. مثلاً عروسک‌هایی که خودمان در منزل تهیه می‌کنیم، در مراسم عزاداری بین دخترها تقسیم کنیم و یا خوراکی‌های مورد علاقه کودکان را بخیریم و بین آنها بخش کنیم.

بازی‌های محرمی

هیچ چیز به اندازه بازی برای بچه‌ها جذاب نیست. چه خوب است که در ماه محرم برای بچه‌ها وقت کافی بگذاریم و با آنها بازی‌های محرمی کنیم. مثلاً ماشین بازی که قرار است اسباب بازی‌ها را به هیات ببرد یا با قوری و چای به عزاداران، چای بدهیم یا با قابلمه و دیگچه‌های اسباب بازی، غذای نذری درست کنیم و هیات اسباب‌بازی‌ها را راه بندازیم. بهتر است اجازه دهیم هم شکل عزاداری و هم معارف کربلا به اندازه فهم بچه‌ها وارد بازی‌های‌شان شود.

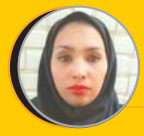
راه‌هایی برای آشنایی کودکان

بامعارف کربلا

- رفتن به تعزیه و دیدن نمایش در زمینه عاشورا می‌تواند کمک بزرگی به کودکان داشته باشد.
- دوختن لباس‌های مشکی برای کودکان و عروسک‌های آنها.
- بازگویی مقاتل و روایات عاشورا و کشیدن نقاشی مربوط به آن واقعه.
- آموزش داستان‌های عاشورایی به کودکان با کمک نقاشی، کاردستی، ماکت‌سازی و غیره.
- هدیه دادن لباس سقایی و پرچم‌های عزا و سربندهای حسینی و... به کودکان.
- مسابقات رنگ‌آمیزی داستان‌های عاشورایی و تهیه کاردستی درباره کربلا.



فرزند کتابخوان اما چگونه؟



یکی از اتفاقاتی که در عصر فناوری رخ داده و به چالشی نگران کننده برای والدین تبدیل شده، عدم علاقه مندی فرزندان به کتاب و کتابخوانی است. بچه‌های امروز نسبت به بچه‌های دیروز علاقه زیادی به کتاب و کتابخوانی ندارند و ترجیح می‌دهند پای برنامه‌های تلویزیون بنشینند یا بازی‌های رایانه‌ای انجام دهند و در مواردی هم وقت‌شان را در شبکه‌های اجتماعی بگذرانند. براساس تحقیقات انجام شده، بیشتر کسانی که به کتاب و کتابخوانی علاقه مند هستند، والدین کتابخوانی داشته‌اند. پدر و مادرهایی که از همان کودکی برای فرزندان خود کتاب می‌خوانند، از فواید کتابخوانی صحبت می‌کردند و خود نیز از مطالعه کتاب غافل نمی‌شدند. علاقه مند کردن فرزندان به کتاب و کتابخوانی اصولی دارد که اگر پدر و مادرها آن را رعایت نکنند، فرزندان شان هیچ‌گاه ترغیب به مطالعه نمی‌شوند. برای علاقه مند کردن فرزندان به کتاب و کتابخوانی راه‌هایی وجود دارد که می‌توانید از آنها کمک بگیرید.

داستان‌ها را اول تجسم کنید بعد بخوانید

داستانی را که قصد خواندن آن را برای بچه‌ها دارید، در ذهن خود تجسم کنید. این کار باعث می‌شود داستان را خیلی زیبا و البته واضح تعریف کنید، به طوری که فرزندان با تغییر لحن شما هیجان زده شوند و آنها هم داستان را در ذهنشان تجسم کنند و از این کار لذت ببرند.

به کتابخانه بروید

زمانی را برای رفتن به کتابخانه با فرزندان در نظر بگیرید. هر هفته با هم به کتابخانه بروید و کتابی به امانت بگیرید. از این طریق می‌توانید فرزندان را به خواندن کتاب و رفتن به کتابخانه تشویق کنید.

فرزندان تان را تشویق کنید

خواندن مهارتی است که با تمرین بهتر می‌شود. تحقیقات نشان داده کسانی که حداقل روزی ۳۰ دقیقه کتاب یا مجله می‌خوانند، احتمال کتابخوان شدن شان بسیار زیاد است.

مهمان کتابخوان دعوت کنید

بهتر است شما تنها کسی نباشید که برای فرزندان کتاب می‌خواند. بچه‌ها را تشویق کنید تا برای هم کتاب بخوانند. از دوستان و آشنایان هم می‌توانید کمک بگیرید. دعوت از کسانی که اهل کتاب و کتابخوانی هستند هم راهکار خوبی است.

با صدای بلند کتاب بخوانید

تحقیقات نشان داده که بلند کتاب خواندن، مهم‌ترین کاری است که والدین باید برای کتابخوان شدن فرزندان شان انجام دهند. کتاب خواندن با صدای بلند، فرزندان را کنجکاو و آنها را به حدس زدن ادامه داستان‌هایی تشویق می‌کند که شما در حال خواندن آنها هستید.

یک کتابخانه کوچک راه‌اندازی کنید

با کتاب‌هایی که در دسترس دارید یا قبلا آنها را تهیه کرده‌اید، می‌توانید یک کتابخانه زیبا و جذاب راه بیندازید و فرزندان تان را به مبادله کتاب با دوستان شان تشویق کنید یا هر روز یکی از کتاب‌های کتابخانه را انتخاب و آن را برای بچه‌ها بخوانید. به فرزندان تان این اجازه را بدهید که از کتابخانه هر کتابی را که دوست دارند، بردارند. این کار آنها را به خواندن کتاب تشویق می‌کند.

هنگام خواندن از تنوع استفاده کنید

تن صدای خود را هنگام خواندن کتاب متناسب با داستان بالا و پایین ببرید و با داستان و اعضای صورت اشاره‌های گوناگونی داشته باشید. این رفتارها به جذاب‌تر کردن داستان کمک می‌کند.

همه جا کتاب بخوانید

تکراری بودن مکان کتاب خواندن بعد از مدتی ممکن است برای بچه‌ها خسته کننده باشد. برای جلوگیری از این اتفاق می‌توانید جاهای مختلفی را برای کتاب خواندن با بچه‌ها انتخاب کنید.

خواندن را آسان کنید

در خانه‌ای که تلویزیون مدام روشن است و خبری از کتاب و کتابخوانی نیست، مطمئن باشید که بچه‌ها دنبال راه دیگری برای پر کردن وقت‌شان می‌گردند. اگر می‌خواهید فرزندان تان کتابخوان شوند، بهتر است تعدادی کتاب تهیه کنید، کتاب‌هایی که هم جالب باشند و هم خواندنی. کتاب‌هایی که فرزندان تان با دیدن آنها ترغیب به مطالعه شوند.



آداب زندگی!

آوردند که شیخ جنید بغداد به عزم سیر از شهر بغداد بیرون رفت و مریدان از عقب او، شیخ احوال بهلول را پرسید. گفتند او مردی دیوانه است. گفت او را طلب کنید که مرا با او کار است. پس تفحص کردند و او را در صحرائی یافتند. شیخ پیش او رفت و در مقام حیرت مانده سلام کرد. بهلول جواب سلام او را داده پرسید چه کسی (هستی)؟ عرض کرد منم شیخ جنید بغدادی. فرمود تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می کنی؟ عرض کرد آری. بهلول فرمود طعام چگونه می خوری؟ عرض کرد اول «بسم الله» می گویم و از پیش خود می خورم و لقمه کوچک برمی دارم، به طرف راست دهان می گذارم و آهسته می جوم و به دیگران نظر نمی کنم و در موقع خوردن از یاد حق غافل نمی شوم و هر لقمه که می خورم «بسم الله» می گویم و در اول و آخر دست می شویم.

بهلول برخاست و دامن بر شیخ فشاند و فرمود تو می خواهی که مرشد خلق باشی در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی دانی و به راه خود رفت. مریدان شیخ را گفتند: یا شیخ این مرد دیوانه است، خندید و گفت سخن راست از دیوانه باید شنید و از عقب او روان شد تا به او رسید. بهلول پرسید چه کسی؟ جواب داد شیخ بغدادی که طعام خوردن خود را نمی داند. بهلول فرمود: آیا سخن گفتن خود را می دانی؟ عرض کرد آری. بهلول پرسید چگونه سخن می گویی؟ عرض کرد سخن به قدر می گویم و

بی حساب نمی گویم و به قدر فهم مستمعان می گویم و خلق را به خدا و رسول دعوت می کنم و چندان سخن نمی گویم که مردم از من ملول شوند و دقایق علوم ظاهر و باطن را رعایت می کنم. پس هر چه تعلق به آداب کلام داشت بیان کرد.

بهلول گفت: گذشته از طعام خوردن سخن گفتن را هم نمی دانی. پس برخاست و دامن بر شیخ افشاند و برفت. مریدان گفتند یا شیخ دیدی این مرد دیوانه است؟ تو از دیوانه چه توقع داری؟ جنید گفت مرا با او کار است، شما نمی دانید. باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت از من چه می خواهی؟ تو که آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی دانی، آیا آداب خوابیدن خود را می دانی؟ عرض کرد آری. بهلول فرمود چگونه می خوابی؟ عرض کرد چون از نماز عشاء فارغ شدم داخل جامه خواب می شوم، پس آنچه آداب خوابیدن که از حضرت رسول (علیه السلام) رسیده بود، بیان کرد.

بهلول گفت فهمیدم که آداب خوابیدن را هم نمی دانی. خواست برخیزد جنید دامنش را بگرفت و گفت ای بهلول من هیچ نمی دانم، تو قربه‌الی الله مرا بیاموز.



رها عرفانی

شازده کوچولو

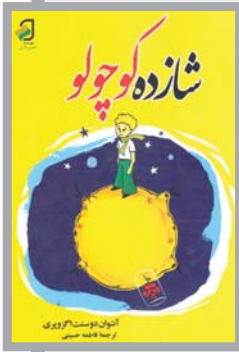
کتاب شازده کوچولو اثر آنتوان دو سنت اگزوپری با ترجمه فاطمه حسینی توسط انتشارات فانوس دانش به سال ۱۳۹۹ در ۲۲۴ صفحه منتشر و در اختیار اهل کتاب قرار گرفت.

شازده کوچولو اثر «آنتوان دو سنت اگزوپری» است که نخستین بار در سال ۱۹۴۳ در نیویورک منتشر شد. این کتاب تاکنون به بیش از ۳۰ میلیون نسخه، از زبان و گویش ترجمه شده و با فروش بیش از ۲۰ میلیون نسخه، از پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخ محسوب می‌شود. کتاب شازده کوچولو «خواننده‌ترین» و «ترجمه‌شده‌ترین» کتاب فرانسوی زبان جهان است و به‌عنوان بهترین کتاب قرن ۲۰ در فرانسه انتخاب شده است. از این کتاب به‌طور متوسط سالی یک میلیون نسخه در جهان به فروش می‌رسد. در این داستان اگزوپری به شیوه‌ای سورئالیستی به بیان فلسفه خود از دوست داشتن و عشق و هستی می‌پردازد. او طی این داستان از دیدگاه یک کودک که از سیارکی به نام ب ۶۱ آمده، پرسشگر سئوالات بسیاری از آدم‌ها و کارهایشان است.

آنتوان در مقدمه کتاب شازده کوچولو این‌گونه می‌نویسد: از بچه‌ها عذر می‌خواهم که این کتاب را به یکی از بزرگ‌ترها هدیه کرده‌ام. برای این‌کار دلیل موجهی دارم؛ این «بزرگ‌تر» بهترین دوست من در همه دنیاست. یک دلیل دیگر هم آن‌که این بزرگ‌تر می‌تواند همه چیز را بفهمد؛ حتی کتاب‌هایی را که برای بچه‌ها نوشته باشند. دلیل سوم این است که این بزرگ‌تر در فرانسه زندگی می‌کند و آنجا از گرسنگی و

تشنگی در رنج است و نیاز بسیار به دلجویی دارد. اگر همه این عذرهای کافی نباشد، اجازه می‌خواهم این کتاب را تقدیم به بچگی این آدم بزرگ کنم. آخر هر آدم بزرگی روزی روزگاری بچه‌ای بوده (گرچه کمتر کسی این را به یاد می‌آورد) پس من هم تقدیم‌نامه‌ام را این‌چنین تصحیح می‌کنم: به «لنون ورث» زمانی که یک پسر بچه بود.

آنتوان دو سنت اگزوپری شازده کوچولو یک دوستان عزیز! کتاب شازده کوچولو یک اثر خواندنی و پرمعنا می‌باشد امیدوارم این کتاب را تهیه و در تعطیلات پیش‌رو از خواندن آن همراه با خانواده لذت ببرید.

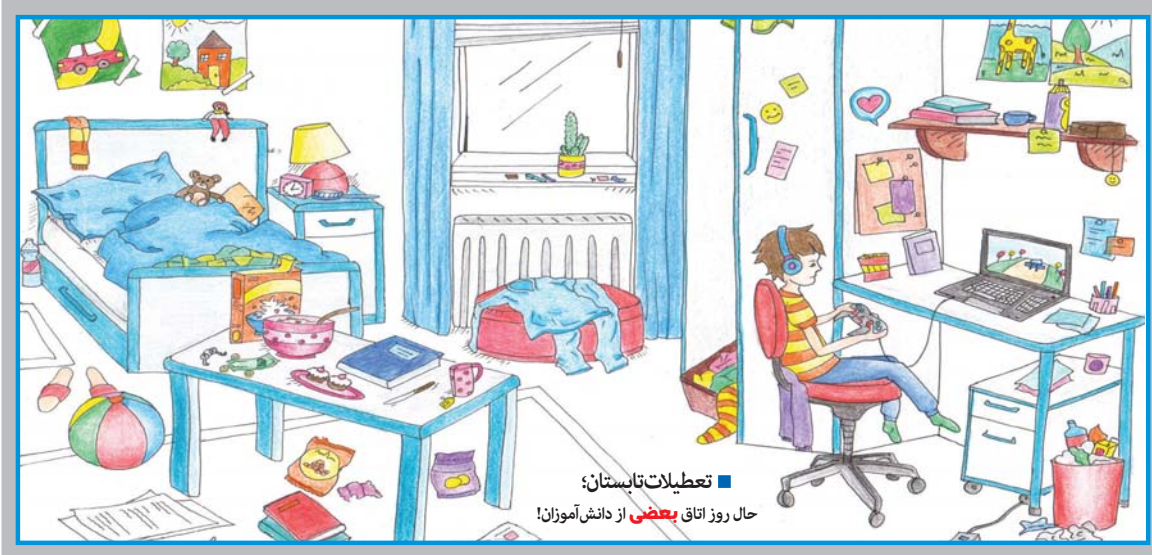


امیر کبیر و تشویق صنایع داخلی

امیرنظام فرمود این متاع و مانند آن‌را که پس از استعمال به پیشیزی نی‌ارزد، البته وارد نکنید. معین‌الدوله گفت چون ظرافت و نیکی صنعت این زینت زنانه در نظم خیلی جلوه کرده بود، بی‌اختیار گفتم با آن‌که زیوری کم بهاست، چرا قدغن فرمودید که نیاورند. امیر گفت شاهزاده والا برای امثال من و شما خریداری آن ضرر و اهمیتی ندارد. لیکن یقینی است که چون استعمال این زینت در نسوان اشراف و اعیان، متداول و معمول شد، البته تجار و رعایای با ثروت نیز برای زنان خود اتباع خواهند کرد و نفوس سرکش ایشان با آرزو و حسرت به هیجان آمده به خانه روند و مردان بیچاره‌ی خود را که با رنج و مشقت بیش از روزی دو یا سه قران عاید ندارند دچار صدمات گوناگون کرده و آن بیچاره به خریداری آن با دخل چند روزه خود مجبور و گرفتار سازند و او را به قرضی یا شاید سرقتی دچار نمایند که به جز وخامت عاقبت نتیجه‌ای نبرند. و هر گاه پس از دو سه روز شهرت آن زن تخفیفی یافت و درماندگی شوی و گرسنگی خود را دیده و راضی شود که صرف نظر از آن کند، نتواند به قیمت آن پنج شاهی که خرچ یک ناهار ایشان است فراهم نماید. راوی گفت پس از این نتیجه‌ای نبرند. تقریر امیر نظام شاخه گل را به قیمت مرقوم بگرفت و به ارباب صنایع ارائه داد و تشویق نمود تا مانند آن را بساختند و به بهای مناسب بفروختند.

امیر نظام هفته‌ای دو روز مستمراً به دروازه غربی تهران می‌رفت و در بالاخانه دروازه می‌نشست و هر متاعی از خارجه وارد می‌کردند، در گمرک نگاه می‌داشتند تا امیر نظام آنها را معاینه نماید و هر جنسی را که صلاح نمی‌دانست به ایران وارد شود حکم به استرداد آن می‌داد. آقا علی از مرحوم معین‌الدوله احمد میرزا حکایت می‌کرد که یک‌روز با امیرنظام به دروازه امامزاده حسن (دروازه قزوین) رفته بودم برای تماشای امتعه خارجه که تجار از نظر امیر می‌گذرانیدند، و چون بنشستم یک‌نفر از خرازی‌فروشان صندوقی پیش گذاشته و نمونه‌ها از امتعه خارجه بیرون می‌آورد تا آن‌که امیر قوطی مقوایی باز نموده و شاخه گلی مصنوعی بیرون آورده به دست امیرنظام داد و شاخه‌ی آن از مفتول نازک آهنی و برگ و گل آن پارچه‌های رنگین و پره‌های لطیف بعضی طیور بود. فرمود صنعتی ظریف نموده‌اند لیکن فایده و مورد استعمال آن را بگوی. آن مرد گفت زینتی است فرمود قیمت آن چیست؟ عرض کرد پانزده قرآن. گفت اگر کسی چند روزه این زینت را که خریده و فی‌الجمله مستعمل شده بخواهد به شما بفروشد یا گرو بگذارد تا چه مقدار به او وجه نقد می‌دهید؟ آن مرد گفت وجهی در ازای آن نمی‌توان داد زیرا که پس از استعمال به پیشیزی نمی‌ارزد.





تعلیلات تابستان؛
حال روز اتاق بعضی از دانش‌آموزان!

تنگر

باری داریم به عزیزالله خان شبیبه می‌شویم

عزیزالله خان که نامش روی کاشی آبی رنگی هنوز گویا در دل دیوار آجرچین کوچهای در دربند هست، در آن کوچه باغچه‌های داشت که وسطش خانه قدیمی بود و یک نسل بچه‌های محل دور حوض آن خانه دنبال هم دویده بودند. این خانه و باغچه به عزیزالله خان ارث رسیده بود از عمه‌اش. جنازه عمه خانم هم نمیدانم به چه مجوز و مناسبتی در همان خانه دفن شده بود.

به همین دلیل هر وقت لازم بود خود را متولی مقبره عمه معرفی می‌کرد. عزیزالله خان از جهان هیچ نمی‌خواست مگر آن‌که نامش از کوچه برداشته نشود. هر سال نزدیک نوروز کارگر می‌گرفت و کاشی سرکوبه را می‌شست و اگر لازم بود و بچه‌های شیطان بر آن صدمه‌ای و لکهای انداخته بودند، تعمیر می‌کرد.



اما عین خیالش نبود که کوچه پر شد از خانه‌های چند طبقه که بعضی خلف قانون ساخته شده بود. بعضی‌ها فاضلاب‌شان می‌افتاد در خانه عزیزالله‌خان، پنجره‌های‌شان مشرف به باغچه او بود و پیدا بود که دارد فضاچنان بر او و باغچه‌اش تنگ می‌شود که دیگر جای ماندنش نماند. عزیزالله خان همه این‌ها را میدید و دم بر نمی‌آورد و تنها مشکلساز این بود که میداد کاشی آبی سرکوبه را بکنند و نام وی از کوچه برداشته شود.

زد و دیوار باغچه عزیزالله‌خان ریخت و شاید او دیگر آهی نداشت که با ناله سودا کند. پس باغچه شد پارک عمومی کوچک و محله او در همان اتاق که گور عمه‌خانم در آن بود، زندگی می‌کرد و همه چیز را تحمل می‌کرد ولی وای اگر کسی به آن کوچه نام دیگر می‌داد.

هاله‌های ازدود



سیده پریناز مهربان

روزی حکیمی با یکی از بازاریان شهر در کناری از بازارچه استاده بود و مشغول صحبت کردن بود که ناگهان پسرک جوانی به آنها نزدیک شد... روبه روی آنها ایستاد و گفت: «سلام، می‌شود اگر می‌توانید به من کمک کنید؟» مرد بازاری نیشخندی زد و دستی به ریشش کشید و گفت: «ماشالله چهار ستون بدنت سالم است و می‌توانی کار بکنی. ما پولی نداریم که به تو بدهیم.» پسرک خجالت‌زده سرش را پایین انداخت. پیرمرد از داخل جیبش چند سکه بیرون آورد و به سمت جوان گرفت و گفت: «امیدوارم بتواند گره‌گشایی برای مشکلک باشد.» پسرک جوان با چشم‌هایی که برق خوشحالی در آنها فریاد می‌زد به حکیم نگاه کرد: «خیلی ممنونم، امیدوارم خداوند به شما عمر با عزت بدهد.» حکیم سری تکان داد... پسرک از آنجا دور شد...

بعد از رفتن پسر، مرد بازاری دوباره شروع کرد از این‌ور و آن‌ور صحبت کردن. بعد از ده دقیقه مردی ژولیده لنگان‌لنگان از کنار آنها گذشت. هنوز گام دوم را برداشته بود که مرد بازاری صدایش کرد، مرد برگشت و متعجب به آنها خیره



شد. مرد بازاری از داخل جیبش پنج سکه بیرون آورد و به دست مرد داد. مرد نیشخندی زد و تشکری کرد. با رفتن مرد، حکیم ناله‌ای کرد. بازاری گفت: «چه شده حکیم؟» حکیم جواب داد: «از نادانی آدم‌هایی می‌نالم که چشم‌شان در عقل‌شان است.» مرد بازاری با تعجب به حکیم خیره شد و گفت: «برای چه؟!» حکیم نفس عمیقی کشید و سرش را به طرفین تکان داد و لب گشود: «آن مردی که به او پول دادی صاحب چهل عدد شتر است، ولی آن پسرک چندین ماه است که به دنبال کار می‌گردد و کاری را پیدا نمی‌کند.»

با شنیدن این حرف مرد بازاری سکوت کرد. نمی‌دانست چه بگوید به خاطر کاری که کرده بود شرم‌زده بود. شرم‌زده از پسری که رویش را زمین انداخته بود و به خاطر ظاهر بینی که کرده بود، نام بود.

چه بلایی سر تابستان خود بیاوریم؟



نیایش افشاری

تکنید ورزش بشود دشمن سلامتی! بعضی‌ها هم از آن سمت بام می‌افتند و از بین این همه ورزش، می‌روند سراغ فیفا ۲۰۱۷ استقامتی یا مار و پله‌ای امدادی، آخر تابستانی هم علاوه بر این که مغزشان از بس مثل یوزپلنگ پیچ و تاب خورده، یوزپیچ شده است، تنها عضله‌ای از بدن‌شان که تقویت شده، ماهیچه‌ی فلکسور پولیسپس شست دست‌شان است.

۲- سفر در تعطیلات هم جزء مفرح‌ترین کارهاست! برای این که خانواده‌ی‌تان هم، پایه‌ی مسافرت شوند، می‌توانید با تظاهر به اندیشمندی، از مصراع: «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی...» استفاده کنید! دقت کنید سه نقطه آخر مصراع بسیار اهمیت دارد و بر ادامه‌دار بودن مسافرت تأکید می‌کند. حالا هر کس غذا و میزان بختگی‌اش را هر جور دوست دارد، می‌تواند براساس ذائقه‌اش این مصراع را تحلیل کند! بعضی‌ها اصلاً به پخته شدن غذا اعتقادی ندارند و گیاه‌خوار هستند! این‌ها تا آخر تابستان، سیار

تا سرکوجه هم برونند، برای‌شان سفر محسوب می‌شود و نمازشان شکسته است؛ تازه باید سوغاتی هم بیاورند. این دوستان بهتر است برای کارهای دیگر برنامه‌ریزی کرده و بار اصلی تعطیلات را روی دوش سفر نیندازند. بعضی‌ها غذا را می‌پزند، ولی آبدار دوست دارند؛ این‌ها یک جای خوش آب و هوای حومه‌ی شهر را امتحان کنند بد نیست، پیاده

۱- یکی از مؤدبانه‌ترین و بهترین بلاهایی که می‌توان بر سر تابستان آورد، شرکت در کلاس‌های آموزشی است. این کار، از گذشته رواج داشته و از کلاس‌های «چگونه تیرکس (نوعی دایناسور گوشت‌خوار) خانگی خود را گیاه‌خوار کنی» و «بافت آفریقایی موی ماموت» در عصر حجر گرفته، تا کلاس «ساخت ربان از آن پرنده‌هایی که پشت گردن کرگدن زندگی می‌کنند» و «لاک‌زدن در شرایط خلأ» درون فضاپیماهای روسی با پیشرانه پلاسمایی» در عصر حاضر، تنوع دارد. فقط با توجه به وقت و هزینه‌ای که صرف گذراندن این دوره‌ها می‌کنید، بد نیست غیر از جنبه‌های سرگرم‌کننده کلاس‌ها، چیز به درد بخوری هم برای زندگی روی زمین یاد بگیرید.

۲- راه دیگر، ورزش است. اصلاً بعضی‌ها به ورزش اعتیاد دارند؛ یعنی اول تیرماه، طرف هیکلش مثل مومیایی مصر باستان است، می‌رود باشگاه و ۳۱ شهریور در حالی که همه در باشگاه اذعان دارند: «داچ درست می‌زنی!» با هیبت اتوس، خدای تناسب اندام و تربیت ابدان یونان باستان از باشگاه می‌زند بیرون! آقا جان! اعتیاد دشمن سلامتی است، حالا چه به ورزش باشد، چه به بلبل و گل و باغ و این‌ها. کاری

